

از شما چه پنهان

(ناگفته‌های سیاست و مذهب)

خاطرات مهندس هاشم صباغیان

به اتمام:
وحید صباغیان



از شما چه پنهان

(ناگفته های سیاست و مذهب)

گزیده خاطرات مهندس هاشم صباغیان

به اهتمام

وحید صباغیان

سرشناسه	: صباغیان، وحید، ۱۳۴۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: از شما چه پنهان (ناگفته‌های سیاست و مذهب) : گزیده خاطرات مهندس هاشم صباغیان/تهیه و تدوین وحید صباغیان.
مشخصات نشر	: تهران : امید فردا، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۶۰۹ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۹۸-۶۷-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه:ص.۶۰۵-۶۰۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: گزیده خاطرات مهندس هاشم صباغیان.
موضوع	: صباغیان، هاشم، ۱۳۱۶-۱۳۹۰. -- خاطرات
موضوع	: نمایندگان مجلس -- ایران -- خاطرات Legislators -- Iran -- Diaries
رده بندی کنگره	: ۱۵۶۸DSR
رده بندی دیویی	: ۰۸۳۰۹۲/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۹۰۹۱۹۶

انتشارات امید فردا

از شما چه پنهان

(ناگفته های سیاست و مذهب)

گزیده خاطرات مهندس هاشم صباغیان

به اهتمام : وحید صباغیان

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۹۸-۶۷-۰

چاپ اول : ۱۴۰۲

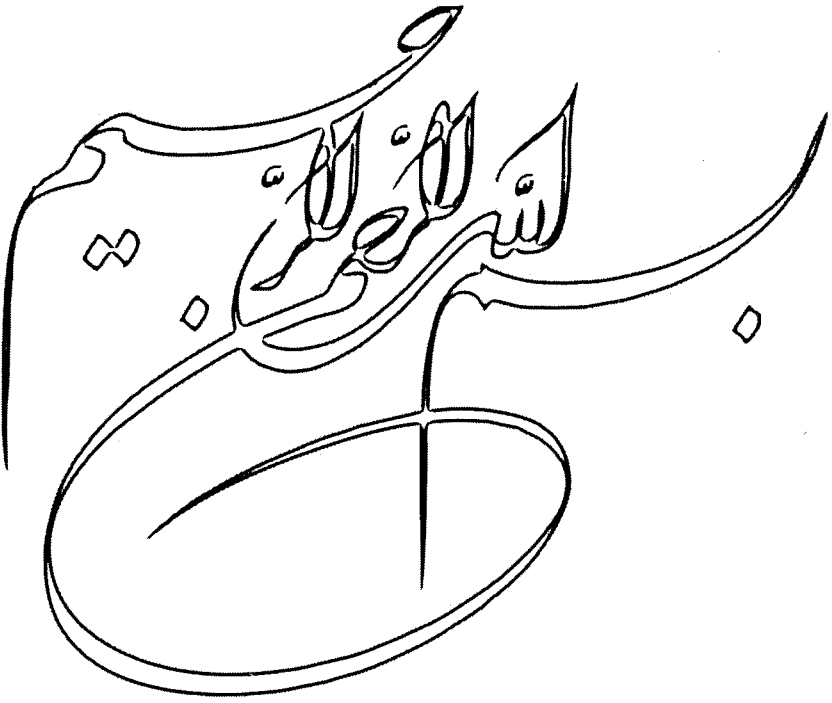
شمارگان : ۳۰۰ نسخه

قیمت : ۵۰۰۰۰۰ تومان

نشانی : تهران - میدان انقلاب - ابتدای خ آزادی - ابتدای جمالزاده

جنوبی - کوچه دانشور - پلاک ۲ - واحد ۵

تلفکس : ۶۶۹۱۷۴۴۹ تلفن : ۶۶۹۱۳۵۶۸ - ۰۹۳۵۷۶۰۸۵۰۳



تقدیم به :

تمام کسانی که در راه آزادی و استقلال

و حاکمیت ملت قدم برمی دارند و قلم می زنند

و به مردم سالاری و دموکراسی می اندیشند

فهرست مطالب

۵	 فهرست مطالب
۱۳	 به بهانه ی پیشگفتار
۱۷	 مطالبی درباره ی خاطره نویسی
۲۳	 هاشم صباغیان در یک نگاه
۲۷	 فصل اول: گزیده خاطرات هاشم صباغیان از زبان خودشان
۲۹	 - نخستین سال های زندگی
۲۹	 - شیطنت های دوران کودکی
۳۰	 - از دبستان حافظ تا دبیرستان مروی
۳۲	 - ورود به نهضت مقاومت ملی در سن ۱۴ سالگی
۳۴	 - شکل گیری حزب توده در میان نوجوانان
۳۶	 - حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در دفاع از دکتر مصدق
۳۷	 - مراسم تشییع و تدفین شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱
۳۸	 - کودتا علیه حکومت ملی دکتر مصدق
۳۸	 - شادمانی شعبان جعفری "بی مخ"
۳۸	 - تظاهرات مردمی علیه ورود نیکسون به ایران
۳۹	 - ورود به دانشگاه تهران
۴۰	 - خیانت حزب توده به دکتر مصدق و تشکیل نهضت مقاومت
۴۱	 - توزیع نشریات در خوابگاه دانشجویان
۴۲	 - توزیع نشریات در باشگاه افسران
۴۳	 - قرارداد نفتی "امینی-پیچ"
۴۴	 - نحوه برگزاری جلسات نهضت مقاومت
۴۴	 - پایگاه مبارزان سیاسی نهضت مقاومت

۴۶	اعلام موجودیت جبهه ملی دوم	-
۵۰	نخستین میتینگ جبهه ملی دوم	-
۵۱	درگذشت آیت الله بروجردی	-
۵۱	نخستین پیوند حوزه و دانشگاه	-
۵۳	اول بهمن ۱۳۴۰، نخستین اعتصاب دانشجویان در دانشگاه تهران	-
۵۵	حضور دانشجویان دختر در دانشگاه	-
۵۵	میتینگ ۳۰ تیر ۱۳۴۱ و عضویت در نهضت آزادی	-
۵۷	اکبر خرازی در زندان قزل قلعه	-
۶۱	انتقال از زندان قزل قلعه به زندان قصر	-
۶۳	مراسم ازدواج با حضور رجال سیاسی و ملی	-
۶۳	نقش مسجد قبا در پیروزی انقلاب	-
۶۶	هماهنگی بین مراجع تقلید	-
۶۸	ساده زیستی در جهت مبارزات سیاسی	-
۶۹	نقش رهبران فکری در پیروزی انقلاب	-
۷۰	شکل گیری شورای انقلاب در پاریس	-
۷۳	حکمیت بین گروه مؤتلفه و روحانیون	-
۷۵	تعامل میان مبارزین سیاسی	-
۷۷	تامین نیازهای مالی برای مبارزات مخفی	-
۷۷	صدور چند رای حکمیت	-
۸۰	نقش اعتصاب ها در پیروزی انقلاب	-
۸۱	دانشگاه نقطه شروع اعتصاب ها	-
۸۲	اعتصاب های کارکنان شرکت نفت	-
۸۴	شکستن اعتصاب های مناطق نفت خیز	-
۸۵	شکستن اعتصاب اهواز	-
۸۸	شکستن اعتصاب آبادان	-
۸۸	استقبال مردم در مسجد سلیمان	-

۸۸	شکستن اعتصاب های شیراز	-
۸۹	معضلات راه اندازی پالایشگاه ها	-
۹۰	بختیار و پذیرش نخست وزیری	-
۹۲	شکل گیری کمیته استقبال از آیت الله خمینی	-
۹۴	تهیه ماشین ضد گلوله برای امنیت آیت الله خمینی	-
۹۷	گروه محافظت از آیت الله خمینی	-
۹۸	همکاری ارتش در تهیه هلیکوپتر	-
۹۹	کنترل فرودگاه مهرآباد برای ورود آیت الله خمینی	-
۱۰۰	تشریفات ورود آیت الله خمینی در فرودگاه مهرآباد	-
۱۰۱	ورود آیت الله خمینی با هواپیمای فرانسوی	-
۱۰۶	سخنرانی آیت الله خمینی در بهشت زهرا(ص)	-
۱۰۷	تشکیل دولت موقت و نخست وزیری مهندس بازرگان	-
۱۱۱	ویژگی های شخصیتی مهندس بازرگان	-
۱۱۳	دیدگاه آیت الله طالقانی درباره نخست وزیری مهندس بازرگان	-
۱۱۴	نخستین سخنرانی مهندس بازرگان در دانشگاه تهران	-
۱۱۵	مقدمات تشکیل هیات دولت	-
۱۱۶	انتخاب وزراء توسط مهندس بازرگان	-
۱۱۸	تصمیم به کودتا در ۲۱ بهمن به سرپرستی هایزر	-
۱۲۰	پیروزی انقلاب و سقوط قطعی شاه	-
۱۲۱	استقرار در ساختمان نخست وزیری	-
۱۲۲	محورهای کار در نخست وزیری	-
۱۲۶	رسیدگی به برخی امور از سوی آیت الله خمینی	-
۱۲۶	رسیدگی به برخی وضعیت کاخ های شاه	-
۱۲۸	نخستین حکم اعدام سران ساواک	-
۱۲۹	یاسر عرفات، نخستین میهمان خارجی در ایران	-
۱۳۱	دیدار آیت الله خمینی با سفیر شوروی	-

- اجازه بازگشت هواپیمای شاه به ایران ۱۳۱
- حفاظت از مهندس بازرگان ۱۳۲
- مدیریت کارخانجات مهم توسط مدیران با تجربه ۱۳۴
- شروع کارشکنی ها نسبت به دولت موقت ۱۳۶
- مطرح شدن حجاب در کمیته ۱۳۷
- شکل گیری احزاب جدید ۱۳۷
- ملاقات افراد با آیت الله خمینی در قم ۱۳۹
- صدا و سیما در دولت موقت و کارشکنی های افراد ۱۴۱
- تندروی های اوایل انقلاب ۱۴۳
- انتصابات ارتش و فرمانده نیروی زمینی ۱۴۶
- مسئولیت من در وزارت کشور ۱۴۸
- همکاری دولت موقت و روحانیون ۱۵۱
- مسئله حجاب در وزارت کشور ۱۵۳
- ضرب سکه بهار آزادی توسط بانک مرکزی ۱۵۳
- تهیه پیش نویس قانون اساسی و تصویب آن ۱۵۴
- تاسیس مجلس خبرگان به پیشنهاد مهندس بازرگان ۱۵۶
- ترمیم و استعفای برخی از وزرای دولت موقت ۱۶۰
- اعزام هیأت ویژه به کردستان ۱۶۲
- جشن استقلال الجزایر و دیدار دکتر یزدی با برژینسکی ۱۶۲
- تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام ۱۶۳
- استعفای قطعی هیأت دولت ۱۶۴
- متن استعفای مهندس بازرگان و پذیرش آن توسط آیت الله خمینی ۱۶۵
- فرمان آیت الله خمینی پس از استعفای دولت موقت ۱۶۶
- فعالیت هیأت حسن نیت در کردستان پس از استعفا ۱۶۶
- نخستین انتخابات ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب ۱۶۷
- نخستین جشن سالگرد پیروزی انقلاب ۱۷۲

..... ۱۷۶	نخستین انتخابات مجلس شورای اسلامی	-
..... ۱۸۱	گروه بندی های مختلف مجلس و اختلاف بین آنها	-
..... ۱۸۲	انتخاب کمیسیون های مجلس و شیوه کار آنها	-
..... ۱۸۳	نطق پیش از دستور نمایندگان مجلس	-
..... ۱۸۴	نقش اقلیت ها در کمیسیون های مختلف مجلس	-
..... ۱۸۵	عملکرد هاشمی رفسنجانی در مجلس	-
..... ۱۸۷	میزان دریافتی نمایندگان مجلس	-
..... ۱۸۸	ملاقات نمایندگان مجلس با آیت الله خمینی	-
..... ۱۸۸	طرح تغییر نام مجلس	-
..... ۱۹۰	انتشار روزنامه میزان	-
..... ۱۹۲	سمینار تامین آزادی و در گیری در مجلس	-
..... ۱۹۴	بحث هایی در مورد انتخاب نخست وزیر	-
..... ۱۹۵	شروع به کار نخست وزیر و انتخاب اعضای کابینه	-
..... ۱۹۷	حضور در جبهه برای بازدید	-
..... ۱۹۸	درگیری بنی صدر و دولت	-
..... ۱۹۸	عزل بنی صدر در مجلس	-
..... ۱۹۹	حادثه انفجار هفتم تیر ۶۱	-
..... ۲۰۰	اخلال در مراسم سالگرد آیت الله طالقانی	-
..... ۲۰۳	فصل دوم : گفتگوی هاشم صباغیان با رسانه ها	
..... ۲۰۵	مجلس اول و مجادلات بد فرجام در گفتگو با هاشم صباغیان	-
..... ۲۱۳	امام سه بار مانع استعفای دولت موقت شدند	-
..... ۲۱۵	صدر حاج سید جوادی و یک عمر تلاش برای دموکراسی	-
..... ۲۱۸	خاطرات جالب صباغیان از مهندس بازرگان	-
..... ۲۲۸	هاشمی گفت : به نهضت آزادی ظلم کردیم	-
..... ۲۳۵	چرا او و شهید مطهری ۱۲ بهمن ۵۷ سوار ماشین امام نشدند	-
..... ۲۴۱	روحانی شبیه ابراهیم یزدی است	-

- رهبر انقلاب با استعفای بازرگان موافق نبود ۲۴۶
- مصدق به بازرگان اطمینان کامل داشت ۲۵۴
- گفتگوی مهندس هاشم صباغیان با رسانه ی شفقتا ۲۵۷
- بازرگان در اداره کشور ، سیاست برنامه ریزی پلکانی داشت ۲۷۳
- بعید است اصولگرایان با ما گفتگو کنند ۲۷۷
- در رابطه با ساده زیستی ، قناعت و پایبندی بازرگان به حفظ بیت المال .. ۲۸۰
- در اولین انتخابات مجلس تقلب شد ۲۸۲
- خاطره مهندس صباغیان از فیش حقوقی مهندس بازرگان ۲۸۷
- بهشتی تلاش کرد قانون اساسی ارتجاعی نباشد ۲۸۸
- گفتگوی مهندس هاشم صباغیان در مستند راه طی شده ۲۹۹
- فصل سوم : درباره ی هاشم صباغیان چه گفته اند ؟ ۳۲۲
- وزیر دانا دل ۳۲۵
- محمد تقی بانکی درباره ی صباغیان چنین گفت ۳۲۸
- با مهندس هاشم صباغیان چگونه آشنا شدم و ۳۳۲
- سیاستمداری ریشه دار و پرکار ۳۳۵
- با مهندس هاشم صباغیان ۳۴۵
- خاطراتی از برادر ۳۴۸
- مهندس هاشم صباغیان ۳۵۰
- گفتگو با غلامحسین نادی نجف آبادی ۳۵۳
- گفتگو با محمد حسین متقی ۳۵۸
- گفتگو با عبدالمجید معادی خواه ۳۶۳
- گفتاری از سمیه صباغیان (دختر ایشان) ۳۹۱
- گفتاری از همسر مهندس هاشم صباغیان ۳۹۳
- گفتاری از سمانه صباغیان (دختر ایشان) ۳۹۸
- گفتاری از لیلا صباغیان (دختر ایشان) ۴۰۰

- گفتاری از لادن صباغیان (دختر ایشان) ۴۰۲
- فصل چهارم: هاشم صباغیان در آینه ی کتاب ها ۴۰۹
- برگزیده ای از گفته های کتاب ۲۷۵ روز بازرگان (مسعود بهنود) ۴۱۱
- برگزیده ای از گفته های کتاب طلوع و غروب دولت موقت (محمد سمیعی) ۴۱۷
- اقتباس از کتاب یادنامه دکتر یدالله سحابی ۴۲۱
- اقتباس از کتاب عبور از شط شب (محمد علی بشارتی) ۴۲۵
- اقتباس از کتاب خاطرات محمد هاشمی ۴۲۷
- اقتباس از کتاب خاطرات آیت اله مهدوی کنی ۴۲۹
- اقتباس از کتاب خاطرات آیت اله مهدوی کنی ۴۳۲
- اقتباس از کتاب خاطرات آیت اله مهدوی کنی ۴۳۵
- اقتباس از کتاب تاریخ ۲۵ ساله ایران (غلامرضا نجاتی) ۴۴۲
- اقتباس از کتاب در تکاپوی آزادی (قسمت دوم) - (حسن یوسفی اشکوری) ۴۴۶
- اقتباس از کتاب یادنامه دکتر یداله سحابی ۴۶۱
- اقتباس از کتاب درون انقلاب ایران (جان دی اسمیل) ۴۸۰
- اقتباس از کتاب آن سوی اتهام (جلد دوم) ۴۸۲
- اقتباس از کتاب غائله چهارده اسفند ۴۸۶
- اقتباس از کتاب نیم قرن خاطره (جلد دوم) - (عزت اله سحابی) ۴۹۱
- اقتباس از کتاب ۶۰ سال صبور و شکوری (جلد سوم) - (ابراهیم یزدی) ۴۹۴
- نامه سرگشاده جمعی از آزادی خواهان ۴۹۵
- اقتباس از کتاب راه (محسن رضایی) ۴۹۶
- اقتباس از کتاب خاطرات خلخالی ۴۹۶
- اقتباس از کتاب عبور از شط نوشته ی علی محمد بشارتی ۴۹۷

۴۹۷	اقتباس از یادنامه یدالله سبحانی	-
	اقتباس از مجموعه کتاب های ۲۵ سال در ایران چه گذشت :	-
۴۹۸	جلد ششم - داود علی بابایی - نشر امید فردا	-
۵۰۰	اقتباس از جلد هفتم همین مجموعه	-
۵۰۲	اقتباس از جلد هشتم همین مجموعه	-
۵۰۶	اقتباس از جلد نهم همین مجموعه	-
۵۰۹	فصل پنجم - نطق های هاشم صباغیان در دوره اول مجلس شورای اسلامی	-
	مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی دوره یک	-
۵۱۱	جلسه روز یکشنبه ۵ بهمن ماه ۱۳۵۹	-
۵۱۶	جلسه ۵ بهمن ۱۳۵۹	-
۵۱۷	جلسه ۱۰ دی ۱۳۶۰	-
۵۲۴	جلسه دوم اردیبهشت ۱۳۶۱	-
۵۲۶	جلسه دوم اردیبهشت ۱۳۶۱	-
۵۳۲	جلسه چهاردهم مهر ۱۳۶۲	-
۵۳۴	جلسه دهم مرداد ۱۳۶۲	-
۵۳۵	جلسه دهم آبان ۱۳۶۲	-
۵۴۱	جلسه دهم آبان ۱۳۶۲	-
۵۴۵	آلبوم عکس	-
۵۶۹	منابع و مأخذ	-
۵۷۵	نمایه	-

به بهانه ی پیشگفتار

انقلاب اسلامی ایران از روز ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ با اعتراضات ، اعتصابات ، تظاهرات آغاز شد و با شورش مسلحانه در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. در زمان پیروزی انقلاب اسلامی ، جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا بود و با اینکه از طرفداران سرسخت سلطنت مشروطه و شاه ایران محسوب می شد ولیکن خواهان فضای باز سیاسی و مسائل حقوق بشر در ایران بود. او در یک پرسش و پاسخ با خبرنگاری در جواب اینکه سیاست چیست؟ گفت : سیاست آن است که کسی را بکشیم و در تشییع جنازه ی او هم شرکت کنیم. آری، از دید استعمار سیاست همین است که آقای کارتر می گوید.

ماکس وبر ، جامعه شناس معروف فرانسوی می گوید : «برخی با سیاست زندگی می کنند و برخی از قبل سیاست زندگی می کنند.» مهندس هاشم صباغیان پدر اینجانب از جمله گروه اول است. او حدود ۷۰ سال با سیاست زندگی کرده است و هنوز هم شیفته ی سیاست پاک و درست می باشد و اعتقاد دارد که مسائل مملکت را بایستی از درون اصلاح نمود و اینگونه افراد به ندرت در جامعه یافت می شود.

می گویند گذشته را مورخین تفسیر می کنند ، زمان حال را جامعه شناسان بررسی می کنند و آینده را سیاستمداران رقم می زنند. البته منظور از سیاستمداران ، پاک دستان و مخلصان جامعه و مردم هستند نه سیاست پیشه گان و سیاست بازان.

اکنون حدود ۱۱۵ سال از انقلاب مشروطیت می گذرد و متأسفانه ما نتوانستیم وسایل توسعه ی سیاسی و اقتصادی کشور را فراهم کنیم. امیدوارم این کتاب شما را با زندگی یک فرد شیفته ی سیاست پاک و انسانی مذهبی و محب اهل بیت (علیهم السلام) آشنا گرداند.

البته بدیهی است که پدرم در این طول دوران زندگی پرفراز و نشیب و سختی هایی که پشت سر گذاشته است از زمان جوانی با دلهره های زیاد برای پدر و مادر و برادران و خواهران خود همراه

بوده که روح رفتگانشان شاد و سایه ماندگان مستدام و خصوصا مادر عزیز و صبور و بزرگوaram (سایه ایشان مستدام) که با ایمان و صبری سترگ در برابر مشکلات خم به ابرو نیاورده و در نبود پدر و زندانهای بیشمار ایشان هم حکم پدری بر من و خواهران دلسوزم داشته و هم وظایف مادری را در تربیت فرزندانی خوب برای این آب و خاک به نحو احسن انجام داده است و اگر موفقیت‌هایی پدر عزیزم داشته است یقینا با صبر و تلاش مادر و همدلی خواهران عزیزم بوده است و خوشحالیم که در چنین خانواده ای با همه مصائب و سختی هایی که بوده است و گاهی ادامه هم دارد رشد کرده و این همدلی به نسل بعد هم ادامه پیدا کرده و بیاری حق تعالی و دعای مردم خوب ایران جاری خواهد بود.



حرف و حدیث درباره ی سیاست و تاریخ در بین روشنفکران بسیار است. همیشه رابطه ای بین تاریخ یک کشور و سیاست حاکم بر آن کشور وجود داشته است. ابتدا به تعاریفی از سیاست می پردازیم و تاریخ را تعریف می کنیم.

اسمایلز می گوید: «سیاست همان علم زندگی است ؛ یعنی آداب و رسوم و آداب معاشرت مردم با یکدیگر. این همان سیاست است. معلمان علم ادب می گویند سیاست همان تنبیه (آگاه شدن) و تنبیه (آگاه کردن) است.»

مثال دیگر اینکه بیسمارک می گوید: «سیاست یعنی با هر کسی با زبان خودش حرف زدن و جلب محبت کردن.»

لامارک تعریف جالبی از سیاست دارد: حتی لبخند کودک در آغوش مادر سیاست است.

برتراند راسل می گوید: «سیاست آن است که ما از کار دیگران سر دریاوریم و دیگران از کار ما سر دریاورند.»

ناپلئون در تعریفی دیگر گفته: «تاریخ جز گمراه کردن مردم فایده ی دیگری ندارد.

دانته گفته است که «اگر تاریخ نبود حال به وجود نمی آمد و گذشته به آن پیوند نمی خورد.»

و نیز آلفرد روزنبرگ می گوید: «هر کس تاریخ بداند ، هم در گذشته زندگی می کند و هم در حال حاضر.»

در کلام آخر ، تاریخ عبارتست از ترکیبی از رویدادها ، وقایع و اعمال. پس می توان نتیجه گرفت سیاست در زندگی روزمره ی مردم یک کشور جریان دارد و همین جریانات است که تاریخ آن

کشور را می سازد. وقتی می گویند ملت ها به تاریخ خود زنده اند ؛ یعنی اینکه جریانات روزمره که معمولاً حاکمان و سیاست مداران آن را هدایت و کنترل می کنند، همان تاریخ کشور و جامعه محسوب می شود. معمولاً در جهان سوم و حکومت های دیکتاتوری ، حکومت ها با سیاست های مخصوص که همیشه به نفع خود و به زبان منافع و مصالح ملی است تاریخ آن کشور را می سازند و در ساختن تاریخ معمولاً مردم نقشی ایفا نمی کنند و در کشورهای در حال توسعه حاکمان و سیاست مداران به کمک مردم (نقش مردم کم رنگ است) تاریخ آن جامعه را می سازند و در کشورهای پیشرفته ، این مردم هستند که تاریخ جامعه ی انسانی را می سازند و حاکمان خواسته های آن ها را اجابت می کنند ، به همین سبب است که ژان پل سارتر می گوید: «استنتاج هر کسی از تاریخ به بینش و نژاد و تربیت او بستگی دارد».

در جایی دیگر سیمون دوبوار گفته است: «هر ملت ، تاریخ مخصوص خود را دارد و در نهایت همه ی تاریخ بشر را شامل می شود.»

به عبارت دیگر تاریخ یک کشور همان هویت آن کشور و سیاست یک کشور نشانه ی تمدن و تاریخ یک کشور است. اسپینوزا می گوید: «اگر سیاست نبود هیچ کشوری در جهان به وجود نمی آمد.»

اما سیاست همیشه نمی تواند به طور مطلق تاریخ یک کشور را بسازد و به آن سر و سامان دهد و گاهی آنقدر انسان را سرگرم می کند و از همه چیز حتی علم غافل می شود. از دکتر غلامحسین صدیقی پرسیدند: حالت چطور است؟ گفت: حالم خوب نیست. گفتند: چرا؟ گفت: «سیاست نگذاشت در علم کاره ای شوم و علم نگذاشت در سیاست کاره ای شوم.»

در کشورهای توسعه یافته و پیشرفته ، سیاست مدار یعنی مدیر و مدبّر و در کشورهای جهان سوم به خصوص در ایران سیاست مدار یعنی کسی که خود را برتر از دیگران می داند. در ایران شاید کسانی چون قائم مقام فراهانی ، امیرکبیر ، مصدق ، بازرگان و امثالهم کمتر پدیدار شدند و این ها از تأثیر گذاران در تاریخ سیاسی ایران بوده اند.

وحید صباغیان فرزند کوچک مهندس هاشم صباغیان

مطالبی درباره ی خاطره نویسی

خاطره چیست؟

خاطره در فرهنگهای لغت مختلف کمابیش به این صورت تعریف شده است: خاطره، یکی از انواع ادبی و شکلی از نوشتار است که نویسنده در آن، خاطرات خود، یعنی صحنه ها یا وقایعی را که در زندگی اش روی داده و در آنها نقش داشته یا شاهدشان بوده است، شرح می دهد.

خاطره نویسی یکی از عامترین و صمیمانه ترین راهها برای انتقال حس به وسیله ی نوشتن است و هر کس می تواند با رعایت اصولی ساده و قواعدی محدود به ساده ترین شکل، اتفاقات مهم زندگی خود را ثبت کند و خاطرات تلخ و شیرین زندگی همچون پیروزیها و شکستها، تجربیات تکرار ناشدنی، حوادث مهم و عواطف و احساسات را ماندگار کند.

به نظر شما آیا خاطره نویسی صرفاً به قصد تفنن و سرگرمی است؟ آیا ارزش خاطره فقط در یادآوری گذشته و لذت بردن یا ناراحت شدن از آن محدود می شود؟

نوشتن خاطره چه فوایدی دارد؟

نوشتن خاطره فایده های زیادی دارد ما نیز تعدادی از این فواید را بر می شماریم.

۱- ثبت بهترین لحظه های زندگی

احتمالاً برای شما پیش آمده است که به علت بی حوصلگی، فراموشی یا علل دیگر، برخی از حوادث مهم زندگیتان را ثبت نکرده اید و آنها را فقط به ذهن خود سپرده اید؛ بی خبر از این که ذهن ما به سبب اطلاعات تازه ای که هر روز به آن می دهیم، به طور خودکار برخی از اطلاعات قبلی را پاک می کند. به همین دلیل بسیاری از این حوادث تلخ و شیرین را که می تواند منشأ آثار زیادی در زندگیمان باشد، از یاد می بریم. با نوشتن خاطره ها می توان لحظه های تلخ و شیرین زندگی را ثبت کرد.

۲- ثبت مسائل مهم اجتماعی برای آیندگان

خاطراتی که در هر دوره و زمان نوشته می شوند، می توانند وضعیت فرهنگی، اجتماعی و... آن دوره را تا حدی برای آیندگان روشن سازند؛ چنان که امروز بسیاری از مسائل و وقایع سال های

گذشته، مانند انقلاب. جنگ و وضعیت اسراء از روی خاطرات رزمندگان و آزادگان شناخته می شود.

۳- بهره گیری از تجربه

به وسیله ی خواندن هر خاطره می توان از تجربیات نهفته در بطن آن استفاده کرد و آنها را در زندگی روزمره به کار گرفت. مثلاً اگر در خاطره ای خواندیم که رزمنده ای ناآشنا با مین، به شیئی که در خاک بوده دست زده و آن شیء منفجر شده است، دیگر هنگام بازدید از مناطق جنگی، به اشیای ناآشنا دست نمی زنیم.

۴- افزایش قدرت دیدن و شنیدن

شخصی که تلاش می کند خاطره بنویسد، باید این توانایی را داشته باشد که بیشتر و دقیق تر از بقیه ببیند و بشنود تا بتواند خاطره را به گونه ای بنویسد که مخاطب آن احساس کند که خود، در آن فضا قرار گرفته است.

خاطره نویسی علاوه بر ویژگیهای گفته شده، دارای این خاصیت فرعی نیز هست که به رشد، پیشرفت و افزایش توانایی انسان در نوشتن کمک می کند و از این نظر، نویسنده ی خاطره گامی به سوی نویسنده شدن برمی دارد.

ویژگیهای ساختاری خاطره

۱- صمیمیت زبان: یک خاطره باید طوری نوشته شده باشد که خواننده احساس کند نویسنده به آنچه می نویسد معتقد است و دروغ نمی گوید: همان طور که شما اتفاق مهمی را برای دوستان تعریف می کنید و از هیچ محدودیتی در این تعریف رنج نمی برید، بهتر است خاطره خود را نیز بی هیچ تکلفی و به گونه ای صمیمانه، بر روی کاغذ بیاورید. اما این نکته را نیز در نظر داشته باشید که:

بیان صمیمی و نبود محدودیت، به معنی بی توجهی به قواعد نگارش، عفت کلام و حرمت قلم نیست.

درباره ی زبان و طریقه ی استفاده از آن در هر نوشته ای، در پایان مبحث ویژگیهای ساختاری بیشتر توضیح خواهیم داد.

۲- نثر خودمانی: خاطره نویس، اجباری در رعایت کامل ارکان جمله ندارد و می تواند آنها را به صورت دلخواه و متناسب با نوع بیان به کار ببرد.

این نکته را نیز مورد توجه قرار دهید که خاطره نویس با توجه به تعریف زبان گفتاری و نوشتاری، بهتر است که از نوشتن کلمات به صورت شکسته پرهیز کند. برای مثال، به جای «خانه» ننویسد

«خونه» و یا به جای «برویم» ننویسد «بریم».

۳- برجستگی حوادث:

مهمترین ویژگی ساختاری خاطره، برجسته بودن و برجسته ساختن حوادث در خلق و نگارش خاطره است. به عبارت دیگر، معمولاً واقعه ای را می توان به عنوان خاطره مطرح سازیم که اولاً

برایمان اتفاق افتاده باشد؛ ثانیاً در آن، حادثه ای وجود داشته باشد و به قولی زیر بنای خاطره، تغییر در حالت تعادل و روزمرگی باشد، مثلاً اتفاقی نادر وجود داشته باشد که ممکن است فقط یک بار روی دهد.

فرآیند خاطره نویسی

حال که با ویژگیها و اصول و قواعد خاطره نویسی آشنا شده اید، ممکن است این سؤال برایتان پیش بیاید که «بیان اصول و قواعد خاطره نویسی» با موضوعی که در ابتدا گفته شد؛ یعنی، دست و پا گیر نبودن و راحت بودن شیوه ی نگارش خاطره، تناقض دارد. در حالی که اساساً این تناقض وجود ندارد. برای روشن شدن بحث، ذکر این موارد کافی به نظر می رسد.

۱- واقعیت این است که همان تعریف ابتدای جزوه در مورد خاطره، صحیح و منطقی است. این تعریف مبنای علمی دارد و در فرهنگهای مختلف جهان نیز تعریف های شبیه همین برای خاطره ذکر شده است. خاطره، همان طور که ذکر گردید، یکی از بی تکلفترین، عامترین و صمیمانه ترین انواع نوشته است و به یک خاطره، به این دلیل که اصول و قواعد خاطره نویسی در آن رعایت نشده، نمی توان خرده گرفت زیرا این ویژگیها و قوانین همگی نسبی و در حدّ ایده هایی است که بر اساس تجربه توسط استادان فن ارائه شده است و می تواند به جذابتر شدن، شیواتر شدن و اثر گذارتر بودن خاطره کمک کند.

۲- یک اتفاق یا حادثه مهم می تواند طی یک فرآیند سه مرحله ای تبدیل به گونه ای مؤثر و جذاب از خاطره شود که هدف این جزوه است. این سه فرآیند را می تواند بدین گونه تعریف کرد:
الف - خاطره ی گفتاری: فرآیندی که طی آن، شخص از یک اتفاق یا رویداد مهم در قالب کلمه ها و جمله ها، خاطره ای می سازد. در واقع این نوع خاطره، شکلی کاملاً ساده، بی تکلف و بی قاعده از بیان یک اتفاق است و هدف آن فقط ذکر آن رویداد یا اتفاق است. در این نوع خاطره، کلمات، جمله ها، فضا سازیها و هر چیز دیگر دارای نقش اساسی و پایه ای نیستند و نقشی طبیعی و در حدّ سایر عناصر هر نوشته بر عهده دارند و معمولاً دارای این ویژگیهاست:

صمیمیت، زبان، به کار بردن کلمات شکسته، جابه جاشدن ارکان جمله، تکیه نکردن بر حواشی و حوادث فرعی.

ب- خاطرات نوشتاری خام: فرآیندی که در آن نویسنده، یک خاطره ی گفتاری را روی کاغذ می آورد. این گونه از خاطره اگر چه اصول و قواعد دست و پاگیری ندارد و صرفاً نگارش یک خاطره ی گفتاری است. ارزش ادبی آن بیش از خاطره ی گفتاری است چرا که نویسنده باید حداقل قواعد نگارش را در آن رعایت کند، از جمله:

۱- حذف حشو و زواید: حشو عبارت است از کلمه ها یا عبارتهای زاید و بی نقشی که معمولاً در صحبت های عادی و روزمره به کار می رود. این عبارتها صورتهای مختلفی دارد، از جمله تکیه کلام، مانند «عرض شود که ... بله، خلاصه ...» یا حشو تکرار، مانند «چیز میزا، کتاب متابا، توپ مویا».

۲- آوردن فعل و فاعلهای مناسب، مثلاً من رفتم، تو رفتی و... به طور کلی رعایت نسبی ترتیب و توالی ارکان جمله.

۳- دادن اطلاعات کافی به خواننده: در خاطره ی گفتاری، ممکن است گوینده ی برخی مطالب را فراموش کند و آنها را جای خود بیان نکند و بعد در انتهای گفتارش، آن موضوع را به یاد آورد و بیان کند یا در اثر تذکر مخاطبان، قسمتهای جامانده را تکمیل نماید. اما در خاطره ی نوشتاری خام چون نویسنده وقت کافی برای نوشتن دارد، می تواند اطلاعاتی را که درباره ی حادثه یا اتفاق خاص، کافی و لازم می داند، مرتب کند و همگی را به خواننده منتقل نماید.

ج- خاطره ی نوشتاری ادبی: شکلی از بیان خاطره که بر طبق اصول و قواعد تدوین شده و جذابیت، زیبایی و اثرگذاری آن بیشتر از دو گونه ی قبل است. این نوع از خاطره معمولاً در اثر ویرایش و بازنویسی خاطره ی نوشتاری خام به دست می آید. امروزه عده ای که آگاه به این فن هستند، خاطرات نوشتاری خام را با نثر روان و رعایت اصول خاطره نویسی و نیز استفاده از علائم نگارشی به خاطره ی نوشتاری ادبی تبدیل می کنند. از میان کتابهایی که به این صورت چاپ شده اند، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

پا به پای آفتاب / خاطرات زندگی امام خمینی (ره) از زبان دوستان و آشنایان امام / گردآوری و تدوین: امیر رضا ستوده / ویراستاران: فهیمه حسین زاده، شهرام رجب زاده

به رسم یادبود / خاطرات معلمان / به کوشش علی فرخ مهر / بازنویسی خاطره: کبری نیکخواه، علی آقا غفار، مهدی کاموس و حسن یونسی

ستاره ای که درخشید / خاطرات زندگی امام خمینی (ره) / به کوشش مرتضی نظری

خاطرات جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی / به کوشش مرتضی سرهنگی.

زبان خاطره

در مبحث ویژگیهای ساختاری خاطره، این موضوع را مطرح ساختیم که زبان خاطره باید صمیمانه باشد و از سوی دیگر، نویسنده ی خاطره، اجباری در رعایت کامل ارکان جمله ندارد و می تواند آنها را متناسب با نوع بیان جا به جا نماید؛ در عین حال که نباید کلمات را بشکند.

زبان متناسب با خاطره چه نوع زبانی است؟

برای آن که بتوانیم به سؤالات فوق پاسخ دهیم. ابتدا باید کلیاتی راجع به زبان بدانیم. همان طور که تلاش برای خلق نقاشی خود نیاز به شناسایی وسایل کارش دارد تا بتواند با آگاهی از چگونگی و

نوع کاربرد هر یک از آنها به خوبی استفاده کند. یک نویسنده نیز باید انواع زبان را بشناسد و زبانی متناسب برای رشته ی خود بیابد. زبان به طور کلی به دو بخش زبان گفتاری و زبان نوشتاری تقسیم می شود.

زبان گفتاری همان زبانی است که به وسیله ی آن با یکدیگر سخن می گوئیم. زبان شناسان سه صورت برای این زبان قائل می شوند که عبارت است از: گونه، گویش و لهجه

نحوه سخن گفتن یک مرد مسن و جاافتاده و یک کودک، دو گونه مختلف از زبان گفتاری است.

ترکی، کردی، گیلکی نیز سه گویش ایرانی است.

از میان لهجه های مختلف نیز می توان لهجه های یزدی، اصفهانی، جنوبی و مشهدی را مثال زد.

ویژگی های زبان گفتاری

۱- استفاده از کلمات شکسته. مثال: خونه، لونه، نون و...

۲- جابه جایی ارکان جمله. مثال: اومدم خونه و نشستم روی صندلی

۳- داشتن لحن. مثال کتاب ها رو بردارم؟

۴- داشتن حشو و زواید. مثال: کتاب متابا کو؟ بچه مچه ما کجان؟

زبان نوشتاری:

زبان نوشتاری به دو گونه ی علمی و ادبی تقسیم می شود.

زبان علمی، زبانی است که در آن هر کلمه بر معنای علمی خود دلالت می کند، ترتیب و توالی ارکان جمله ها حفظ می شود و تنها هدف این نوشته، انتقال یک حقیقت است، مانند بیان چگونگی فعالیت قلب.

زبان ادبی نیز گونه ای از زبان نوشتاری است که در آن از آرایه های ادبی استفاده می شود و کلمات بر معنای اصلی خود دلالت ندارند. مثلاً «سرو» در این زبان به معنی درخت سرو به کار نمی رود، بلکه مفهوم بلند قامتی و استواری را می رساند و لاله بر شهید و شهادت دلالت می کند.

زبان معیار

زبان معیار، زبان رسمی هر کشوری است که شامل زبان گفتاری و زبان نوشتاری نیز دیده می شود و همان زبانی است که در نوشتن خاطره یا داستان از آن استفاده می شود.



خاطره نویسی سیاسی و تاریخی در حال حاضر باب روز شده است و کسانی که کارگزار نظام هستند و یا در دولت سِمَتی دارند سعی می کنند خاطرات سیاسی و تاریخی را رقم بزنند. کتاب حاضر نیز از همین مسئله سرچشمه می گیرد و نتیجه ی سعی و تلاش مهندس هاشم صباغیان برای به رشته ی تحریر درآوردن خاطرات سیاسی و تاریخی خود است.



هاشم صباغیان در یک نگاه

- فروردین ۱۳۱۶ تولد در تهران
- ورود به دبستان حافظ
- تحصیل در مدرسه امیرکبیر
- تاسیس انجمن اسلامی دانش آموزان مدرسه امیر کبیر
- تحصیل در دبیرستان بهبهانی
- تحصیل در دبیرستان مروی
- تیر ۱۳۳۱ فعالیت در نهضت ملی شدن نفت
- مرداد ۱۳۳۲ همکاری با شاخه جوانان نهضت مقاومت ملی
- ۱۳۳۴ ورود به دانشکده فنی دانشگاه تهران
- ۱۳۳۷ عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان و عضویت در هیات مرکزی انجمن
- ۱۳۳۹ عضویت در شاخه دانشجویان جبهه ملی دوم
- ۱۳۳۹ دستگیری توسط ساواک و زندانی شدن در زندان قزل قلعه
- ۱۳۴۰ اخذ مدرک فوق لیسانس در رشته معماری و شهرسازی
- ۱۳۴۰ آغاز همکاری با نهضت آزادی
- ۱۳۴۰ عضویت در انجمن اسلامی مهندسين
- ۱۳۴۰ استخدام در راه آهن
- ۱۳۴۰-۱۳۴۱ دستگیری توسط پلیس و زندانی شدن در زندان قزل قلعه و سپس انتقال به زندان قصر

- ۱۳۴۰ سرپرستی خانه سازی و ترمیم نقاط زلزله زده در بوبین زهرا
- ۱۳۴۱ سرپرستی ترمیم خانه های سیل زده نازی آباد
- ۱۳۴۲ استخدام در بانک رهنی
- ۱۳۴۲ استخدام در سازمان ملی زمین و مسکن
- آذر ۱۳۴۳ ازدواج با سرکار خانم فرزانه توحیدی
- ۱۳۴۲ سرپرستی خانه سازی در نقاط زلزله زده خراسان
- ۱۳۴۵ سرپرستی احداث پارک لاله تهران
- ۱۳۴۵ سرپرستی ساخت خانه های ارزان قیمت صد دستگاه نارمک و کوی وحیدیه
- ۱۳۴۷ انجام پروژه ساختمانی بهجت آباد تهران
- ۱۳۴۷ سرپرستی ساخت قسمتی از خانه های ارزان قیمت بانک رهنی در خیابان پیروزی
- ۱۳۵۲ سرپرستی ساخت مجتمع بانک توسعه کشاورزی
- ۱۳۵۶ عضو هیات امنای مسجد قبا
- مرداد ۱۳۵۷ دستگیری در شهر رفسنجان به دنبال اعتصاب عمومی
- ۱۳۵۷ عضو غیر رسمی شورای انقلاب
- آذر ۱۳۵۷ عضو هیات ساماندهی اعتصابات شرکت نفت و دیگر اعتصابات و تضمین عرضه نفت
- برای مصارف داخلی
- بهمن ۱۳۵۷ مسئول کمیته استقبال از ورود امام
- بهمن ۱۳۵۷ معاون امور انتقال نخست وزیری مهندس بازرگان
- ۱۳۵۷ مسئول رسیدگی به امور دربار
- ۱۳۵۷ مسئول انحلال حزب رستاخیز
- ۱۳۵۷ مسئول انحلال سازمان بازرسی ویژه
- ۱۳۵۷ مسئول انحلال ساواک
- خرداد ۱۳۵۸ وزیر کشور
- تیر ۱۳۵۸ مسئول برگزاری انتخابات مجلس و بررسی پیش نویس قانون اساسی
- آبان ۱۳۵۸ عضو هیات حسن نیت کردستان
- اسفند ۱۳۵۸ نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و عضویت در کمیسیون مسکن و شهرسازی
- ۱۳۶۴ مدیریت ساخت پروژه مسکونی فرمانیه (۲۲ واحد)
- ۱۳۷۰ مدیریت ساخت مجموعه مسکونی احتشامیه (۲۰ واحد)
- ۱۳۷۳ مدیریت ساخت مجموعه مسکونی کاوه (۳۶ واحد)
- ۱۳۷۳ مدیریت ساخت مجموعه مسکونی بهار (۲۰ واحد)

- ۱۳۷۴ مدیریت ساخت مجتمع اداری تجاری سعدی (۱۶۲ واحد)
- ۱۳۷۹ مدیریت ساخت مجموعه مسکونی آجودانیه (۴۹ واحد)
- ۱۳۸۲ مدیریت ساخت مجموعه نیلوفر (۲۸ واحد)
- ۱۳۸۳ مدیریت ساخت مجموعه مسکونی امید (۹۲ واحد)
- ۱۳۸۳ مدیریت ساخت مجموعه مسکونی سجاد (۱۰۶ واحد)
- مهر ۱۳۸۹ بازداشت در اصفهان
- ۱۳۹۴ مدیریت ساخت مجموعه مسکونی طلوع کیش (۴۸۷ واحد)
- ۱۳۹۸ مدیریت ساخت مجتمع تجاری اداری لاله (۱۱۸ واحد)

فصل اول

گزیده خاطرات هاشم صباغیان

از زبان خودشان

نخستین سال‌های زندگی

در دهمین روز از عید نوروز سال ۱۳۱۶ در خیابان خیام، محله پاچنار، کوچه فراش‌باشی بازار تهران - که مرکز اصلی تهران امروز است - به دنیا آمدم. پدرم تقی صباغیان و مادرم تاج‌ماه لباسچی از خانواده‌های تهرانی‌الاصل بودند. پدرم پیشه تجارت را در پیش گرفته بود و با کسب مال حلال توانست هشت پسر و سه دختر خود را در جهت سلامت پرورش دهد. در واقع خلاف نگفتن و متعهد بودن پدر در رابطه با تجارت و کسب روزی حلال، الگوی ذهنی و عملی برای پرورش ۱۱ فرزند خود شد. تا فرزندان نیز در همین راه گام بردارند و بعدها هر کدام از فرزندان با طی کردن تحصیلات عالیه، پرونده‌ای با ارزش از زندگی خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود را شکل دهند.

شیطنت‌های دوران کودکی

در دوران کودکی بچه‌ای بازیگوش بودم و آنقدر تحرک و جنبش داشتم که مرحوم مادرم می‌گفت هاشم از دیوارِ راست بالا می‌رود.

من فرزند چهارم خانواده بودم و سه برادر بزرگتر از من که به دبستان و دبیرستان رفته بودند در کارهای دسته‌جمعی خود مرا شرکت نمی‌دادند، یک روز که آنها مشغول تهیه گل‌های مصنوعی بودند و از کاغذ مخصوص و قیچی و سوزن و چسب استفاده می‌کردند، هر چه اصرار کردم که من هم به آنها کمک کنم قبول نکردند، من هم برای آن که آنان را کمی اذیت کرده باشم قیچی را برداشتم و فرار کردم. یکی از برادرانم دنبالم کرد تا قیچی را بگیرد و من از پنجره که حدود ۱/۲۰ متر ارتفاع داشت به حیاط پریدم و قیچی از دستم رها شد و به زمین خوردم و دوتیغه قیچی به استخوان پیشانی من برخورد کرد و خون بسیار زیادی از پیشانیم جاری شد. اگر قیچی کمی پایین‌تر از پیشانی و به چشمانم می‌خورد امکان کور شدن یکی یا دو چشم من وجود داشت. برادرانم مرا به درمانگاه محل بردند و پیشانیم بخیه خورد. بعدها که زخم التیام یافت روی پیشانی من دو برجستگی به وجود آمد که جای تیغه‌های قیچی بود و با دیدن آن یاد دوران کودکی خود می‌افتم. به خاطر این که در این حادثه اتفاق ناخوشایندی برایم نیفتاد همواره شکرگزار خداوند بوده و هستم. اتفاق دیگری که هیچ وقت از یادم نمی‌رود این بود که در منزل خیلی شیطنت می‌کردم و مادرم کار داشت. مرحوم مادرم گفت به منزل خاله ات برو و بگو "آن قوطی بگیرو بنشان" را بدهید مادرم نیاز دارد. منزل خاله ام نزدیک خانه ما بود، من بلافاصله رفتم و پیغام را رساندم. خاله ام گفت باید صبر کنی تا حاج حسن آقا (شوهر خاله ام) بیاید. من هم در حیاط خانه‌شان که نسبتاً بزرگ بود حسابی بازی کردم. ظهر شوهر خاله آمد و دسته جمعی ناهار خوردیم و بعد

هم زیر کرسی تا عصر خوابیدیم. حدود ساعت پنج بعداز ظهر خاله ام گفت: کلید قفسه ای که قوطی در آن است فعلاً موجود نیست. من هم از پذیرایی شان تشکر کردم و به منزل آمدم. بعدها فهمیدم که این پیغام برای این بود که خاله ام مرا به گونه ای سرگرم کند و چنین قوطی ای وجود خارجی ندارد، بلکه بگیر و بنشان یعنی از او مواظبت کنید و در آنجا نگهش دارید. دوران کودکی من سرشار از شیطنت و کنجکاوی نسبت به محیط اطرافم بود و این ویژگی بعدها به صورت دقت در امور و نکته‌سنجی خود را نمایان کرد.

از دبستان حافظ تا دبیرستان مروی

نخستین فعالیت اجتماعی من از دبستان حافظ آغاز شد. کلاس ششم ابتدایی بودم که نخستین سخنرانی‌ام را ایراد کردم (در آن زمان دوران ابتدایی شش سال بود). من نوجوانی ۱۲ ساله بودم که در سالن مدرسه در جمع دانش‌آموزان کلاس پنجم و ششم در مورد خواص فلزات - که از قبل روی آن مطالعه کرده بودم - سخنرانی کردم. این سخنرانی به دلیل داشتن قدرت بیانم، اثر خوبی روی دانش‌آموزان و معلمان گذاشت و مورد تشویق قرار گرفتم و جوایزی هم به من دادند. از همان ابتدای تحصیل همیشه شاگرد اول بودم. پس از پایان دوران ابتدایی، به دبیرستان که شامل سیکل اول (دوره سه ساله معادل دوره راهنمایی امروز) بود رفتم. در آن زمان دو زبان انگلیسی و فرانسه در مدرسه امیرکبیر تدریس می‌شد، پدرم علاقه‌مند بود که زبان فرانسه بخوانم، به همین دلیل مرا به کلاس فرانسه گذاشت. در مدرسه امیرکبیر که در خیابان ناصرخسرو در کوچه خدابنده‌لوها بود با آقای حسن حبیبی^۱ آشنا شدم، ایشان زبان انگلیسی می‌خواندند. بحث‌های سیاسی من از مدرسه امیرکبیر آغاز شد. همیشه به این فکر بودم که در مدرسه تشکیلاتی داشته باشیم تا بچه‌ها دور یکدیگر جمع شوند بلکه با کار گروهی، اثر بیشتری داشته باشیم. در آن زمان هنوز احزاب در ایران خیلی شکل نگرفته بود و تنها حزبی که آن موقع وجود داشت، «حزب توده» بود. خلیل ملکی نیز که از حزب توده جدا شده بود «حزب نیروی سوم» - که منشعب از حزب توده بود - را تأسیس کرد. ما از همان دوران کلاس هفتم از طرفداران حزب نیروی سوم بودیم و بیشتر اوقات با توده‌ای‌های دبیرستان بحث و جدل می‌کردیم.

^۱ - دکتر حسن ابراهیم حبیبی پیش از انقلاب در نهضت آزادی فعالیت می‌کرد و پس از آن که مورد سوء ظن قرار گرفت، به پاریس رفت. ایشان جزء کسانی بود که مأمور نوشتن پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی شد. دکتر حبیبی دارای مدرک دکترای حقوق و جامعه‌شناسی است. ۱۲ سال (۱۳۶۸ تا ۱۳۸۰) معاون اول آقای هاشمی رفسنجانی و خاتمی بود و در دوران نخست‌وزیری مهندس موسوی هم وزیر دادگستری بود. ایشان کاندیدای ریاست جمهوری نیز بود که موفق نشد. همچنین نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی تهران بود. دکتر حبیبی مدتی نیز عضو حقوقدانان شورای نگهبان بود و هم اکنون ریاست بنیاد ایرانشناسی را به عهده دارد.

در آن زمان از «انجمن اسلامی» خبری نبود، فقط حزب توده، انجمن‌های صنفی راه انداخته بود. لغت «انجمن» از نظر جامعه این‌گونه جا افتاده بود که متعلق به حزب توده است و انجمن اسلامی معنایی نداشت. آنچه در جامعه وجود داشت هیأت‌های مذهبی مثل هیأت حسینیّه گذرقلی، حسینیّه دراویش و حسینیّه دل‌ریش یا گروه‌های مذهبی مختلف مثل بنی‌فاطمه بود که از قدیمی‌ترین گروه‌های آن روز بودند، بنابراین کسی با انجمن آشنایی نداشت. ما برای نخستین بار با آقای حسن حبیبی و دیگر دانش‌آموزان مسلمان و به کمک مدیر مدرسه آقای جزایری که مردی مذهبی بود و آقای ناظمی، ناظم مدرسه، «انجمن اسلامی دانش‌آموزان» را تأسیس کردیم. منطقه زندگی و تحصیل ما در محله بازار بود و بافت بازار آن روز هم مذهبی بود، این امر در شکل‌گیری تفکر اولیه ما اثر داشت. انجمن اسلامی دانش‌آموزان در آن زمان نخستین انجمن اسلامی دانش‌آموزان در ایران بود. مهندس بازرگان «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران» را تأسیس کرده بود و ما نیز به عنوان دانش‌آموزان آن دوره از کار ایشان الگو برداری کردیم.

علت اصلی تأسیس این انجمن، اشاعه تفکر صحیح اسلامی به دور از خرافات و سنت‌گرایی‌های نادرست بود. با تشکیل انجمن اسلامی، ما دانش‌آموزان مبادرت به برگزاری جلسات، دعوت از سخنرانان برای سخنرانی، برگزاری مراسم عزاداری در عزاداری‌های مختلف و تهیه و نصب روزنامه دیواری کردیم. حضور و سخنرانی روشنفکران اسلامی در جلسات انجمن برای دانش‌آموزان تازگی و جذابیت داشت.

پس از پایان دوره سه ساله سیکل اول (راهنمایی) به دوره سیکل دوم (دبیرستان) رفتم. سال اول را در دبیرستان «بهبهانی» سپری کردم، ولی از سال دوم به بعد به دبیرستان «مروی» - واقع در خیابان ناصرخسرو در بازارچه مروی - رفتم. این دبیرستان بزرگ و پیشرفته، یکی از بهترین دبیرستان‌های تهران بود و بهترین دبیران آن روز از جمله آقای گرمی، دبیر هندسه ترسیمی، در آنجا تدریس می‌کردند. از نظر ورزشی نیز این دبیرستان در رشته والیبال قهرمان تهران بود. برادر کوچک محمدرضا شاه پهلوی، حمیدرضا پهلوی، نیز فارغ‌التحصیل همین دبیرستان بود که عکسش را هم در اتاق رئیس دبیرستان به دیوار نصب کرده بودند و این موضوع در آن زمان جزو افتخارات دبیرستان مروی بود!

رئیس دبیرستان مروی آقای همایونی فردی بسیار سختگیر بود. تمامی دانش‌آموزان موظف بودند که منظم و مرتب باشند و هیچ‌کس اجازه نداشت موی سرش را بلند کند و دانش‌آموزان باید موهای سرشان را با ماشین نمره چهار می‌زدند. کفش‌ها نیز حتماً باید واکس زده باشد. در واقع جو دبیرستان در آن زمان با این اوصاف نمونه بود، به نحوی که آقای همایونی هر روز صبح دم در مدرسه می‌ایستاد و اگر مویسر کسی بلند بود، خودش با قیچی گوشه‌ای از موی سر طرف را می‌چید تا دانش‌آموز مورد نظر مجبور شود موهایش را کوتاه کند. دو نفر واکس‌زن را دم در مدرسه گذاشته بودند تا اگر کفش دانش‌آموزی واکس نداشت آن را واکس بزنند. آقای همایونی هم دانش‌آموزان را مجبور می‌کرد تا از پول توجیبی خودشان، پول واکس کفش‌هایشان را بپردازند و

اگر پول توجیبی همراهشان نبود، به دانش‌آموزان می‌گفت عیبی ندارد، کفش‌هایت را بده واکس بزنند ولی فردا پولش را برای واکس‌زن بیاور.

ما در چنین محیط آموزشی‌ای تربیت شده بودیم. این دوران همزمان بود با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی دکتر محمد مصدق.

بحث و جدل سیاسی در دبیرستان مروی به ویژه بین توده‌ای‌ها و ملی-مذهبی‌های آن زمان زیاد بود. خارج از دبیرستان هم برخوردهای فیزیکی بین دو گروه صورت می‌گرفت. همیشه این دبیرستان، مرکز درگیری گروه‌های سیاسی بود؛ از یک سو حزب «توده» و از سوی دیگر سه حزب ملی «نیروی سوم»، «پان‌ایران‌یسم» و «گروه‌های ملی طرفدار دکتر مصدق» بودند که بین آنها و حزب توده درگیری بود. شرح آن را خواهیم داد.

در این دوران در ایران درگیری‌ها بسیار شدید بود و من نیز در میان همان درگیری‌ها ساخته شدم، یعنی اساس وجودم در درگیری‌ها شکل گرفت. در واقع یک حالت مبارز سیاسی از همان نوجوانی پیدا کردم، ضمن اینکه همزمان درس‌هایم را هم خوب می‌خواندم، ورزش می‌کردم و در کارهای هنری و اجتماعی نیز فعالیت داشتم. در یکی از جشن‌های فارغ‌التحصیلی دبیرستان مروی به شاگرد اول‌ها جایزه می‌دادند. در سالن اجتماعات آن روز مرا سه بار روی سن خواستند و تشویق کردند و جایزه دادند: نخستین بار به دلیل اینکه شاگرد اول سال قبل بودم. یکی از کتاب‌های نویسنده روسی "دیل کارنگی" - که مربوط به زندگی انسان‌ها است - را به من جایزه دادند. بار دوم به دلیل اینکه در تیم بسکتبال مدرسه بودم و در مسابقات داخلی مدرسه که چهار تیم بسکتبال وجود داشت، تیم ما اول شده بود، به هرکدام از اعضای تیم یک کاپ خیلی کوچک نقره‌ای جایزه دادند. بار سوم نیز به این دلیل مدال کوچکی جایزه گرفتم که با دانش‌آموزان کلاس در یک نمایش شرکت کرده بودم و نقش مدیر مدرسه را بازی کرده بودم، نمایشی که اثر خوبی روی اولیای دانش‌آموزان مدرسه گذاشته بود. این امر مورد تشویق پدر و مادر هم قرار گرفت.

در همان زمان نیز در مبارزات سیاسی شرکت می‌کردم و هیچ‌گاه با مخالفت خانواده‌ام و به خصوص پدرم مواجه نشدم، حتی تا حدودی مورد تشویق ایشان هم قرار می‌گرفتم و کمک مالی هم می‌کرد. البته در آن زمان مسائل سیاسی در خانواده‌های مذهبی رشد کمتری داشت. می‌توان گفت پدرم یکی از روشنفکران دینی زمان خود بود و با روشنفکرانی مانند سید احمد طالقانی (پدر جلال آل احمد) و آیت‌الله آشتیانی - معروف به آقامیرزا احمد آشتیانی - تماس داشت. به طور کلی محیط خانوادگی من مذهبی سنتی نبود، فضای روشنفکری دینی در خانواده ما وجود داشت. این محیط در شکل‌گیری مذهبی من بسیار مؤثر بود.

ورود به نهضت مقاومت ملی در سن ۱۴ سالگی

من اصولاً آدمی نبودم که تنها به آن چارچوبی که نظام اجتماعی برایم تعیین می‌کرد، قناعت کنم. در واقع محصل کسی است که درس می‌خواند، ولی من دیگر قانع به تحصیل صرف نبودم و علاوه

بر درس خواندن، به فعالیت‌های اجتماعی هم علاقه داشتم و این فعالیت‌های اجتماعی بود که مرا به سمت مبارزات سیاسی کشاند.

وقتی دبیرستانی بودم، نهضت مقاومت ملی پس از کودتا علیه دولت دکتر محمد مصدق تأسیس شد، البته به علت مبارزه علیه شاه، نهضت به صورت مخفی کار می‌کرد نه علنی، به همین دلیل هم فقط دارای یک شورا بود. جلسات نهضت مقاومت ملی در منزل حاج‌سید علی صدرالحفاظی - از روحانیون مبارز محله ما در کوچه فراش‌باشی و پیشنماز مسجد اردبیلی‌ها (مسجد ترک‌ها) در بازار تهران - تشکیل می‌شد. اعضای نهضت مقاومت ملی هم شامل دکتر کریم سنجابی، اللهیار صالح، مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله سید محمود طالقانی، حاج سید علی صدرالحفاظی، قاسم لباسچی، حاج محمود مانیان و حاج حسن قاسمیه از بازار^۲، ابراهیم کریم‌آبادی - که روزنامه اصناف را داشت - دکتر علی اردلان، دکتر شاپور بختیار و صادق قطب‌زاده می‌شدند. البته اشخاص دیگری هم عضو شورای مرکزی بودند که به خاطر نمی‌آورم. به غیر از اعضای شورای نهضت مقاومت ملی، از جوانانی هم که در این نهضت فعالیت می‌کردند دکتر ابراهیم یزدی بود که در آن زمان دانشجوی بود و ما هم به عنوان محصل دبیرستان با آنها همکاری می‌کردیم.



برخی اعضای نهضت مقاومت ملی

^۲ - به تازگی مطلع شدم که یکی از فرزندان مرحوم حاج مانیان مشغول جمع‌آوری خاطرات ایشان است. قاسم لباسچی هم اوایل پیروزی انقلاب به علت برخی تهدیدها به خارج از کشور رفت و در آنجا فوت کرد.

بنابراین، به دلیل علاقه به کارهای اجتماعی و یا مجاورت و نزدیکی به محل نشست‌های مخفی نهضت مقاومت ملی، همچنین به دلیل این که من با پسر حاج سید علی صدرالحفاظی همسن و دوست بودم و جلسات در منزل آنها تشکیل می‌شد و از اتاق کناری جلسه تا حدودی شاهد بحث‌ها و جریان‌های نهضت مقاومت بودم، شروع به همکاری مخفی با نهضت مقاومت ملی کردم. ضمن اینکه قاسم لباسچی، پسرعموی مادرم، که بعدها نماینده جبهه ملی در کمیته بازار هم شد، تا حدودی با گروه‌هایی که کار سیاسی می‌کردند، ارتباط داشتیم. به هرحال همکاری ما نوجوانان با نهضت مقاومت ملی به صورت پخش اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها بود که آنها را شبانه در خانه‌ها می‌انداختیم. هر چند پدر و مادرم هیچ‌گاه با فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی من مخالفت نمی‌کردند، ولی در آن زمان من در مورد پخش اعلامیه‌ها، جدای از موافقت یا مخالفت آنان عمل می‌کردم، زیرا در آن زمان نوجوان ۱۴ یا ۱۵ ساله‌ای بودم که شب‌ها اعلامیه‌ها را در تاریکی به خانه‌ها می‌انداختم و اگر پلیس مرا دستگیر می‌کرد، بازتاب و هزینه خیلی سنگینی داشت.

با فعالیت‌های سیاسی مخفی که در نهضت مقاومت ملی در طول دوران دبیرستان و قبلاً در جبهه ملی اول (که در زمان دکتر مصدق تأسیس شده بود) داشتیم، به محض این که اندکی فضای سیاسی به دستور شاه برای انتخابات آزاد - که آمریکا هم پشت آن بود - باز شد مانند بسیاری از جوانان دیگر که شور و شعفی در سرشان بود، برای پخش اعلامیه، شرکت در تظاهرات و ...، جذب «جبهه ملی دوم» شدم. همین سابقه باعث شد تا زمانی که من به عنوان دانشجوی به دانشکده فنی دانشگاه تهران رفتم، اعضای جبهه ملی دوم - که در سال ۱۳۳۹ تشکیل شده بود - مرا بشناسند و با شناخت کم و بیش دانشجویان نیز در انتخابات به نمایندگی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران در کمیته جبهه ملی انتخاب شوم. با پشتیبانی دکتر مصدق از جبهه ملی، این سازمان از لحاظ سیاسی رشد کرد، چون در آن زمان اصلاً حرکت‌های سیاسی در جامعه رشد نکرده بود، بنابراین چندین حزب یا فعالیت اندکی که داشتند، نمی‌توانستند تأثیر بسزایی بگذارند و افراد را به خود جذب کنند.

شکل‌گیری حزب توده در میان نوجوانان

حزب در درجه نخست نیاز به تشکیلات دارد، تنها گروهی که در ایران تشکیلات مفصل داشت و سازماندهی می‌کرد، "حزب توده" بود. فعال‌ترین بخش این حزب نیز سازمان جوانان حزب توده بود. برحسب قوانین آن روز، افراد زیر ۱۸ سال حق فعالیت‌های اجتماعی نداشتند، حزب توده هم سازمان جوانان را تأسیس کرد تا در بستر دبیرستان‌ها کار کند، زیرا از این طریق آن منع قانونی فعالیت‌های اجتماعی جوانان زیر ۱۸ سال هم برداشته می‌شد. وقتی سن اعضای جوان حزب توده به ۱۸ سال می‌رسید آنان بدون هیچ مقدمه عضو حزب توده می‌شدند، به همین دلیل هم سازمان جوانان حزب توده در دبیرستان‌ها بسیار فعال بود.

در مقابل سازمان جوانان حزب توده در دبیرستان‌های آن وقت ایران گروه‌های ملی آن روز یعنی حزب "پان ایرانیسم" - به ریاست محسن پزشک‌پور - و حزب "نیروی سوم" - به ریاست خلیل

ملکی - و "حزب ایران" بودند که هر سه در مقابل تشکیل حزب توده ضعیف بودند. بعدها بر اساس اسناد و اعترافات رهبران حزب توده معلوم شد که حزب توده، تخصص، تشکیلات و سازماندهی اش را از شوروی می گرفته و در واقع به شوروی وابسته بوده و از آنجا تغذیه فکری، مالی و سیاسی می شده است و به همین دلیل هم توانست در ایران رشد کند.

از آنجا که این حزب نخستین حزبی بود که در ایران تاسیس شد، بستر را بسیار آماده دید و توانست نیروی زیادی جذب کند. تزی هم که حزب توده مطرح کرده بود، تز دفاع از حقوق کارگران بود و بقول امروز طبقه مستضعف را در بر می گرفت، به همین دلیل هم توانست تعداد زیادی را جذب کند. به نظر من یکی از خیانت ها و ضربه هایی که به سیستم حزبی در ایران زده شده، توسط حزب توده بود که متأسفانه هنوز نیز آثار آن قابل مشاهده است. زیرا هنوز در این مملکت حزب، شکل نگرفته است.

این که بعدها مشخص شد حزب توده وابسته به خارج است و سران حزب هم وابستگی مستقیم و یا غیر مستقیم با شوروی آن موقع داشتند - که شرح آن را خواهم داد - در نظر مردم تاثیر بدی داشت. سازمان مجاهدین (منافقین به رهبری رجوی) نیز در جذب جوانان به حزب خود فعال بودند، اما به آرمان های اولیه انقلاب خیانت کردند و در حال حاضر هم به سرنوشت تاسف باری دچار شدند. اقدام این دو حزب، مردم و جامعه را ضد حزب کرد. به نظر من سازمان مجاهدین نیز مانند حزب توده بزرگترین ضربه را به تشکیل حزب در ایران زد.

به هر حال جو آن روز برای کار مبارزه سیاسی جوانان بسیار مشکل بود ازیک سو جوانان ملی و جوانان مذهبی، ذوق و شوق مبارزه سیاسی داشتند و از سوی دیگر جوانانی که گرایش به حزب توده داشتند از نظر تشکیلاتی و ایدئولوژیک تغذیه می شدند، ولی جوانان ملی و جوانان مذهبی از سوی احزاب ملی سازماندهی حسابی نداشتند که تغذیه شوند.

بسیاری از خانواده ها که از گرایش های مذهبی سنتی هم برخوردار بودند نسبت به حزب توده که به بی خدایی اعتقاد داشت، نگرانی شدیدی داشتند و تلاش می کردند فرزندانشان به سمت کارهای سیاسی کرایش کمتری پیدا کنند، ولی من به دلیل علاقه شخصی و غریزی که داشتم و همچنین تشویق پدرم - که تنها برخی مواقع تذکر می داد - در این زمینه فعالیت می کردم. مثلاً در مورد مسائل مذهبی در خصوص امامان هنگامی که در دبیرستان با اعضای جوان حزب توده بحث می کردیم، آنان چون از طرف حزبشان تغذیه می شدند، به مسائل مذهبی ایراد می گرفتند، ولی جوانان احزاب ملی به دلیل عدم تغذیه از سوی حزبشان خیلی مجهز نبودند تا بخواهند با ایرادات جوانان حزب توده برخورد کنند و اگر یک فرد بی طرف این ماجرا را از بیرون نگاه می کرد، به ویژه اگر پایه های مذهبی ضعیفی داشت بیشتر جذب حزب توده می شد تا احزاب ملی. به همین دلایل من فکر می کنم که با تأسیس حزب توده در ایران در سال ۱۳۲۴ این حزب توانست رشد بسیاری در ایران کند.

به خاطر دارم که در زمان مرحوم دکتر مصدق از آنجا که ایشان روحیه آزاد منشی داشت ، وقتی استالین در مسکو فوت کرد، سومین روز درگذشت استالین در میدان فوزیه (میدان امام حسین فعلی) تهران، برای برگزاری میتینگی در این زمینه ، جمعیت بسیار زیادی جمع شدند که خود این جمعیت نشان دهنده موفقیت حزب توده در جذب افراد در ایران بود.

حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در دفاع از دکتر مصدق

در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ هماهنگی بین " ملیون " با " مذهبیون " یعنی هماهنگی بین آیت الله کاشانی - آن موقع جناح مذهبیون ، مبارزات روحانیون را به عهده داشت- با ملیون بود. آیت الله کاشانی اعلامیه داد که باید تمام ایران در این روز به دفاع از دکتر مصدق تعطیل شود . با تعطیلی روز ۳۰ تیر ، تمام مردم به خیابان ریختند و رژیم هم برخورد شدید با مردم معترض کرد. در واقع این نخستین برخورد خونین رژیم با مردم بود.

من روز حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در میدان بهارستان و در مرکز تظاهرات و درگیری ها بودم . تانک های کوچک جهت برخورد با مبارزین شهری در آن زمان وجود نداشت و سرهنگ قربانی ، رئیس کلانتری ۲ در میدان بهارستان ، سوار بر اسب و کلت به دست به سمت مردم تیراندازی می کرد. من از نزدیک شاهد بودم که مردم برای دفاع از دکتر مصدق رودر روی رژیم قرار گرفته اند . وقتی گلوله به یک نفر اصابت می کرد، مردم جنازه های خونین را روی دستشان بلند می کردندو حرکت می دادند و بازهم حادثه پشت حادثه اتفاق می افتاد.

در خیابان اکباتان (جنوب غربی میدان بهارستان)، مدت ها اثر دست نوشته خونین جوانی که تیر خورده بود روی دیوار نقش بسته بود و مردم تا مدت ها سعی کردند این اثر را حفظ کنند ، زیرا ان جوان با دست خونین اش روی دیوار نوشته بود : "یا مرگ یا مصدق" اما رژیم شاه پس از مدتی این اثر را از بین برد.این نوشته خونین یکی از شعارهایی بود که مردم در آن زمان می دادند .از شعارهای دیگری که توسط مردم معترض به دستگاه شاه داده می شد " تا خون در رگ ماست مصدق رهبر ماست " بود.

علت وقوع حادثه ۳۰ تیر این بود که دکتر مصدق با شاه اختلاف پیدا کرده بود و شاه هم قوام را به عنوان نخست وزیر انتخاب کرده و به جای دکتر مصدق گذاشته بود ، ولی مردم زیر بار نرفتند و اعتراض کردند تا دولت شاه سقوط کرد . علت سقوط دولت شاه این بود که تمام نیروهای انتظامی که داخل شهر و رودرو با مردم بودند،چون درگیری شدت پیدا کرده بود از صحنه درگیری خارج شدند .از ساعت ۴:۳۰ بعداز ظهر به بعد که انتظامات شهر به دست مردم افتاد ، در سر چهار راه ها دیگر نیروی انتظامی رژیم شاه حضور نداشتند و خود مردم نقش پلیس راهنمایی و ایجاد نظم در شهر را به دست گرفته بودند و از یکدیگر می خواستند که به خانه هایشان برگردند ، چون پیروز شده بودند . پس از این حادثه بود که شاه دوباره مجبور شد دکتر مصدق را به عنوان نخست وزیر معرفی کند. این حادثه یکی از جالب ترین صحنه هایی بود که در آن روز پیروزی در سطح شهر قابل مشاهده بود.

به طور کلی می توان گفت بیشتر مردم و دانشجویان و حتی دانش آموزان نقش استعمار را که در راس آن انگلستان بود به خوبی می فهمیدند. با باز شدن فضای جامعه و انتشار مطبوعات ، آگاهی مردم نسبت به موضوع ملی شدن صنعت نفت توسط دکتر مصدق بیشتر شد و متوجه شدند که منافع ملی شان- که در راس آن نفت بود - توسط شرکت های استعماری به تاراج می رود ، به همین دلیل با تمام قوا از دکتر مصدق حمایت کردند.

مراسم تشییع و تدفین شهدای ۳۰ تیر

مراسم تشییع جنازه ی شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دو یا سه روز پس از حادثه توسط طرفداران دکتر مصدق برگزار شد. تمام جنازه ها از بیمارستان ها به میدان بهارستان آورده شدو جمعیت زیادی در آن شرکت کردند. مراسم تشییع جنازه از میدان بهارستان شروع شده بود . مردم با پای پیاده تابوت ها را روی دوش خود حرکت دادند و در گرمای شدید مرداد ماه از خیابان ری و میدان شوش و ادامه آن خیابان شهر ری - که این خیابان امروز فداییان اسلام است - به سمت امامزاده عبدالله و قبرستان ابن بابویه ، نزدیک شهر ری ، حرکت کردند. پرچم ایران روی تابوت هایی که بر دوش مردم بود کشیده شده بود.

در بین راه دو صحنه تاثیر انگیز اتفاق افتاد ، دو جنازه که در دو تابوت جدا بودند ، بیرون از تابوت افتاده بود و حرکت کرد، چون مردم جنازه ها را از بیمارستان ها و سردخانه ها تحویل گرفته بودند ، فرصت بستن و کفن کردن آنها را نداشتند ، به همین دلیل جنازه ها بدون کفن در داخل تابوت ها بودند. وقتی مردم فهمیدند که دست یکی از جنازه ها در بیرون از تابوت به حرکت در آمده ، فوراً آن را روی زمین گذاشتند و دور جنازه جمع شدند و متوجه تکان خوردن جنازه شدند . بلافاصله به آن دو جنازه تنفس مصنوعی و ماساژ قلبی دادند که یکی از آنها زنده شد ، ولی دیگری فوت کرد و مردم هم نتوانستند کاری کنند . چون در آن زمان آمبولانسی وجود نداشت تا مردم آن فرد را به سرعت به بیمارستان برسانند .

ما بعدها شنیدیم که در ۳۰ تیر ماموران رژیم به سوی مردم تیر اندازی می کردند ، برخی تیر می خوردند و روی زمین می افتادند و تعداد زیادی هم زیر دست و پا می ماندند و خفه می شدند و به جای آنکه ماموران رژیم شاه کشته ها و زخمی ها ی تظاهرات را از سطح شهر تهران جمع کنند. تمام جنازه های روی زمین را داخل کامیون ها می انداختند و به سمت سرد خانه یا جاهایی که در آن زمان داشتند می بردند. ممکن بود که برخی از این افراد بیهوش روی زمین افتاده بودند و مرده فرض شده بودند، مثل همین حادثه ای که در روز تشییع جنازه اتفاق افتاد.

هنگامی که جمعیت تشییع کننده جلوی قبرستان " ابن بابویه" رسید(با توجه به گرمای شدید و خستگی زیاد مردم به علت راه طولانی که از میدان بهارستان تا ابن بابویه طی کرده بودند و همچنین فضای کم غسالخانه ابن بابویه که فقط دو سنگ برای شستن جنازه ها داشت و برای شستن مدت زمان خیلی زیادی نیاز داشت).تصمیم گرفته شد که تغسیل جنازه شهدای ۳۰ تیر در رودخانه نزدیک ابن بابویه انجام شود. زمانی هم که اعلام کردند برای کفن کردن جنازه ها ،پارچه

سفید آورده شود ، مردم هر چه داشتند آوردند. عده ای مسئول شستن جنازه ها شدند و تعدادی دیگر جنازه ها را کفن کردند . حاج محمود مانیان از مبارزان سیاسی بازار که فرد شجاع و مبارزی بود ، مسئولیت راهنمایی تغسیل را به عهده گرفته بود ، چرا که از آداب شستشو و غسل دادن مرده آگاهی داشت ، ما جوانان نیز به ایشان کمک می کردیم.

بر اساس اخبار روزنامه ، در آن روز ۳۰۰ نفر کشته شدند . مراسم تشییع شهدای ۳۰ تیر ، یکی از خاطرات تاریخی غم انگیز در حمایت مردمی از دولت مصدق و کشتار حکومت محمدرضا شاه است که برای من و مطمئناً مردم آن روز هیچگاه فراموش شدنی نیست.

کودتا علیه حکومت ملی مصدق

همان طور که اشاره کردم در زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از طرفداران حزب نیروی سوم بودم و از دولت دکتر مصدق و حوادثی که پیش آمده بود ، دفاع می کردم . آن زمان هنوز جبهه ملی تشکیل نشده بود اما گروه های سیاسی دیگری فعالیت داشتند از جمله حزب زحمتکشان ، که آقای شمس قنات آبادی و دکتر مظفر بقایی از مسئولین آن بودند . حزب سومکا ، حزب پان ایرانیسم که دبیر کلی آن را آقای پزشک پور به عهده داشت ، حزب ملت ایران به دبیر کلی داریوش فروهر که پس از جدایی اش از حزب پان ایرانیسم آن را تشکیل داد و از طرفداران دکتر مصدق بود و تا آخر حیاتش نیز دبیر کل آن حزب بود و اکنون نیز دوستانش حزب ملت ایران را اداره می کنند و حزب نیروی سوم که هر چند ما از طرفداران ان بودیم ولی عضو آن نبودیم.

شادمانی شعبان جعفری "بی مخ"

در عصر روز کودتای ۲۸ مرداد شعبان جعفری معروف به شعبان "بی مخ" که در راس چماقداران بود، در میدان ارک تهران - که منزل ما نیز نزدیک آن بود - عده ای روسپی را سوار چند درشکه کرد و با عده ای از اوباش و همراه با تارو تنبوری که می زدند و هر کسی هم یک دایره زنگی کوچک در دست داشت ، مبادرت به رقصیدن و شادی در سطح شهر کردند و می گفتند : " شاه شاه " که " شاه شاه " آنان به معنای این بود که " شاه پیروز است " .

تظاهرات مردمی علیه ورود نیکسون به ایران

در سال ۱۳۳۲ هنگامی که ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت ایالت متحده آمریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ایران آمد مردم ایران علیه نیکسون تظاهرات کردند . پلیس هم به تظاهرات کنندگان برخورد می کرد ، عده ای را زدند و عده ای دیگر هم زخمی شدند . روز ۱۶ آذر دانشجویان دانشگاه تهران هم علیه حضور نیکسون تظاهرات کردند که باعث به شهادت رسیدن سه نفر از دانشجویان دانشگاه تهران در دانشکده فنی^۳ تهران شد . در همان زمان قرار بود که ما هم

^۳ - اسامی شهدای معروف به سه آذر اهورایی: مهدی شریعت رضوی ، احمد قند چی و مصطفی بزرگ

در دبیرستان مروی در تظاهرات شرکت کنیم . حدود ۳۰ نفر باهم متحد شدیم و بعد از ظهر به دبیرستان نرفتیم (البته نرفتن نصف روز به دبیرستان مروی کاری بس مشکل بود)، پس از سازماندهی بچه ها به سوی میدان سپه حرکت کردیم و بر علیه استعمار امریکا شعار دادیم و با شعار درود بر مصدق به سمت سرچشمه حرکت کردیم . قصد داشتیم به سمت مجلس (خیابان بهارستان) برویم که پلیس به دانش آموزان حمله کردو با باتوم به ضرب و شتم افراد پرداخت . من هم به خاطر این که گرفتار پلیس نشوم به یک مغازه قطعات ماشین پناه بردم و به فروشنده گفتم اجازه دهید اینجا مثل شاگرد مغازه مشغول شوم تا دستگیر نشوم که قبول کرد. پلیس از جلوی مغازه عبور کرد و متوجه من نشد.

پس از گذشت یک ساعت وقتی محیط آرام شد بیرون رفتم و متوجه شدم که برخی از بچه ها را دستگیر کردند، که البته همان شب آزاد شدند.وقتی مدیر دبیرستان متوجه غیبت ما شد از نمره انضباط ما کم کرد .به هر صورت ما مشکلات را تحمل کردیم . در واقع در آن زمان به عنوان یک نوجوان دبیرستانی خارج از محیط مدرسه نیز در مبارزات سیاسی- که بیشتر جنبه بیرونی تظاهرات خیابانی داشت و احتمال خطرات مختلف نیز وجود داشت - شرکت می کردم و نقش فعالی داشتم.

ورود به دانشگاه تهران

پس از فارغ التحصیلی از دبیرستان مروی برای شرکت در کنکور و ورود به دانشگاه آماده شدم. در آن زمان فقط دانشگاه تهران تأسیس شده بود و بعدها دانشگاه امیرکبیر تأسیس شد. در سال تحصیلی ۳۵-۱۳۳۴ پس از قبولی در کنکور وارد دانشگاه تهران شدم. آن موقع دانشکده فنی دانشگاه تهران، ۱۲۰ نفر دانشجو می پذیرفت. من در رشته راه و ساختمان که رشته مورد علاقه ام بود، قبول نشدم و مجبور به تحصیل در رشته معدن شدم، ولی چون به این رشته علاقه مند نبودم، سال اول در این رشته تحصیل کردم و طبق مقررات آن زمان دانشکده فنی که اگر کسی وارد دانشکده می شد و یک سال را طی می کرد می توانست سال بعد به شرط اینکه دوباره از سال اول شروع کند رشته مورد علاقه اش را بخواند؛ در نهایت در رشته راه و ساختمان نام نویسی و دوباره از ابتدا شروع به تحصیل در این رشته کردم، که چهار سال به طول انجامید.

در سال ۱۳۳۹ بود که نخستین مبارزات دانشگاهی ها شروع شد و تنها گروه سیاسی که در آن زمان در دانشگاه تهران وجود داشت، جبهه ملی بود. من نیز در انتخابات به عنوان نماینده دانشکده فنی در کمیته جبهه ملی دانشگاه تهران فعالیت کردم. در این زمان حادثه اول بهمن ۱۳۴۰ به وقوع پیوست. قبل از این حادثه تظاهرات مردمی زیادی برای انتخابات آزاد در تهران انجام شده بود، شاه گفته بود می خواهیم انتخابات آزاد انجام دهیم. جبهه ملی دوم هم در همین سال (۱۳۳۹) تأسیس شد چون جبهه ملی اول در زمان دکتر مصدق تأسیس شده بود. در همین راستا از طرف شورای جبهه ملی نیز دکتر شاپور بختیار - که بعدها نخست وزیر محمدرضا پهلوی شد - به عنوان مسئول کمیته جبهه ملی دانشگاه تهران انتخاب شد.

به جز روز ۲۸ مرداد که به خاطر شرکت در تظاهرات دو روز بازداشت بودم، نخستین زندان من در دی ماه سال ۱۳۳۹ و قبل از برگزاری میتینگ خانه ۱۴۳ بود.^۴ تمامی اعضای کمیته جبهه ملی دانشگاه تهران نیز دستگیر شدند. در آن زمان دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه تهران بود. دانشجویان دانشگاه تهران به دلیل دستگیری و زندانی شدن نمایندگان جبهه ملی در دانشگاه تهران اعتصاب کردند. آن زمان تنها زندان سیاسی ای که وجود داشت زندان قزل قلعه بود که زیر نظر ارتش بود، چون هنوز ساواک تشکیل نشده بود. سپهبد تیمور بختیار در آن هنگام فرماندار نظامی بود و زندان سیاسی قزل قلعه^۵ نیز زیر نظر ارتش اداره می‌شد.

خیانت حزب توده به دکتر مصدق و تشکیل " نهضت مقاومت "

حزب توده با انتخاب شعارهای عوام‌فریبانه، مردم به ویژه قشر مستضعف را به خود جذب می‌کرد، برای نمونه می‌گفتند ارزش افزوده که در تولید کالاها به وجود می‌آید بیشتر مربوط به طبقه کارگر است که در تولید نقش موثر داشته است. آنها برای سرمایه و مدیریت‌های اجرایی ارزشی قائل نبودند و این شعار برای طبقه کارگر چشمگیر و جذاب بود. آن موقع تنها زندان سیاسی‌ای که وجود داشت زندان قزل قلعه بود که حزب توده اردوهای مختلفی از جمله کوهنوردی برای جوانان که اکثر دخترها و پسرها باهم شرکت می‌کردند، برگزار می‌کرد که برای جوانان جذاب بود، در حالی که در دیگر قشرهای جامعه به ویژه قشر مذهبی این اقدامات قبیح و گناه تلقی می‌شد، بنابراین جوانان مذهبی کمتر جذب این حزب می‌شدند. در مقابل گروه‌های ملی که تا حدودی رعایت اصول مذهبی را می‌کردند کمتر جوانان را جذب می‌کردند.

به نظر من خیانتی که حزب توده به شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق کرد به هیچ وجه قابل بخشش نیست چون هیچ هماهنگی از پیش انجام نداده بود. با گذر زمان و انتشار برخی اسناد رهبران حزب توده در کتاب‌هایشان مشخص شد که تشکیلات حزب توده در داخل ایران نه

^۴ - محل زندان قزل قلعه اکنون در خیابان امیرآباد شمالی تبدیل به میدان تره‌بار شده است. در آن زمان از میدان ۲۴ اسفند (انقلاب فعلی) تا زندان قزل قلعه در امیرآباد بیابان بود و فقط زندان قزل قلعه در وسط این بیابان ساخته شده بود. این محل هم قبلاً محل نگهداری اسب‌های دربار بود و به صورت آخور بود که تیغه‌بندی کرده و در دو طرف آن زندان‌های انفرادی بود (بند یک و دو) و بین آنها هم قسمت عمومی بود که حوضی در وسط داشت و اطراف آن اتاق‌های مختلف بود که زندانیان را در اتاق‌ها تقسیم می‌کردند. رفت و آمد خانواده‌ها برای ملاقات با زندانیان بسیار مشکل بود، آنها باید تا میدان انقلاب فعلی با وسایل عمومی می‌آمدند و از آنجا تا زندان قزل قلعه از ماشین‌های سواری استفاده می‌کردند. به یاد دارم پدر و مادرم که به ملاقات من می‌آمدند برای نیم ساعت ملاقات، تقریباً یک روز وقت صرف می‌کردند و هزینه سنگینی برایشان در برداشت.

تنها هیچ گونه عرق ملی و تمایلی به حکومت دکتر مصدق نداشته بلکه کاملاً وابسته به دولت اتحاد جماهیر شوروی بوده است.

هر چند حزب توده به دولت مصدق خیانت کرد، ولی با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دکتر مصدق بود که مبارزات سیاسی احزاب داخلی ایران زیرزمینی شد و در واقع در این زمان بود که نهضت مقاومت توسط عده ای از سران جبهه ملی و مذهبی و برخی از روحانیون تشکیل شد، از روحانیون آقایان صدرالحفاظی، جلالی (نماینده دماوند)، آیت الله طالقانی و آیت الله صدر حاج سید جوادی و آیت الله سیدرضا زنجانی و از افراد ملی دکتر آذر و دکتر سنجابی و از افراد ملی - مذهبی مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، عطایی، فروهر، مسعود حجازی (از نیروی سوم) و از بازار حاج محمود مانیان، محمد حسن شمشیری، حاج قاسم لباسچی و چند نفر دیگر بودند. محور مشترک فکری آنان علاقه مندی به نهضت ملی و دکتر مصدق بود که آنها را دور هم جمع کرده بود.

سازمان نظامی حزب توده نیز در سال ۱۳۳۳ یعنی یکسال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کشف شد و عده ای از سران و افسران حزب توده توسط حکومت شاه اعدام شدند.

با کشف سازمان نظامی حزب توده، خفقان شدیدی از سوی شاه بر کشور حاکم شد و این خفقان کاملاً علنی بود. روزنامه ای نیز در آن زمان وجود نداشت و کسی هم جرأت و جسارت این را نداشت که علیه حکومت شاه مطلبی بنویسد. نهضت مقاومت ملی هم که چندی پیش از این تشکیل شده بود، مبادرت به حرکت های مخفی و زیر زمینی کرد. من که در آن زمان تازه وارد دانشگاه شده بودم، به طور مستقیم عضو نهضت مقاومت نبودم، به دلیل اینکه نهضت مقاومت یک سازمان مخفی بود. اما در سازمان های جنبی نهضت مقاومت جلساتی تشکیل می شد و به اصطلاح حوزه های سازمان نهضت مقاومت را تشکیل می دادیم، که شرح آن را دادم.

از همین رو مبادرت به تشکیل حلقه های دانشجویی در دانشگاه تهران کرده بودیم و در این حلقه های دانشجویی، توزیع نشریات را به عهده گرفته بودیم. در آن زمان آنقدر فضای حاکم دچار خفقان شده بود که اگر فردی را با یک نشریه توزیعی دستگیر می کردند، احتمال اعدامش زیاد بود. در آن روزها تکثیر اعلامیه ها کار مشکلی بود، از این رو یا بعضی از چاپخانه ها به صورت مخفی چاپ می کردند و یا با دستگاه مکانیکی به نام استنسپل که آن هم به صورت مخفی در برخی از منازل گذاشته می شد، آن را تکثیر می کردند.

توزیع نشریات در خوابگاه دانشجویان

چند نفر از ما دانشجویان در نهضت مقاومت شیوه خوبی را برای توزیع این نشریات در پیش گرفته بودیم. دانشجویان اکثراً یک کمد دیواری چوبی داشتند که در آن را قفل می کردند، تصمیم گرفتیم که عصرها یا شبها که دانشجویان از دانشگاه بیرون می روند، از لای درز قفسه های خصوصی آنان، این اعلامیه یا اطلاعیه ها را در قفسه یا کمد های دانشجویان بیندازیم، بدین ترتیب وقتی دانشجویان می آمدند و در قفسه هایشان را باز می کردند، اعلامیه ها را می دیدند و می خواندند.

مضمون اعلامیه‌ها در مورد مسائل روز و مشکلات سیاسی و عدم آزادی و... بود. ما هیچ‌گونه نمود خارجی هم نداشتیم و در عین حال می‌توانستیم همکاری خود با نهضت مقاومت را داشته باشیم. همکاری با نهضت مقاومت، دستگیری قطعی را برای ما در پیش داشت و سرنوشت نامشخصی هم برای فرد دستگیر شده رقم می‌زد. ما مجبور بودیم از شیوه‌های بسیار محتاطانه‌ای استفاده کنیم که در عین کمترین خطر، بیشترین اثر را هم بر جای بگذارد.

نمونه دیگر توزیع این اعلامیه در عصر خفقان و مبارزات نهضت مقاومت مربوط به توزیع اعلامیه‌ها در «باشگاه افسران» است که آن نیز به نوبه خودش بسیار جالب و تأثیرگذار بود.

توزیع نشریات در باشگاه افسران

باشگاه افسران در خیابان قوام‌السلطنه (۳۰ تیر فعلی)، نزدیک به سفارت انگلیس ساخته شده بود^۱ و عروسی و جشن‌های مرتبط به افسران ارتش اکثر شب‌ها در این باشگاه برگزار می‌شد. در آن زمان به همراه دو نفر دیگر از دانشجویان نهضت مقاومت به طور غیرمستقیم در نهضت مقاومت فعالیت می‌کردیم، در دانشگاه قرار گذاشتیم که یک شب به منظور پخش اعلامیه‌های ۱۲ استاد دانشگاه در مخالفت با قرارداد نفتی «امینی - پیچ» به باشگاه افسران - که خطر بسیار زیادی هم داشت - برویم. قبل از انجام پخش اعلامیه‌ها، یک شب ما سه نفر برای بررسی وضعیت مکانی باشگاه و رفت‌وآمدها به آنجا رفتیم تا نحوه فعالیت‌مان را بسنجیم. اتاق کوچکی در باشگاه افسران و جلوی در ورودی باشگاه قرار داشت که محل دریافت پالتوهای مهمانان بود و از ورودی اصلی باشگاه افسران نیز تا حدودی فاصله داشت، تنها یک مأمور در آنجا بود که به محض اتمام کارش و دریافت پالتوی تمامی مهمانان و شروع جشن آن محل را ترک می‌کرد، بنابراین تا آخر جشن دیگر هیچ کسی در آنجا نبود. ما سه نفر اعلامیه‌ها را تا کردیم، یک نفر از ما به سراغ نگهبان دم در باشگاه رفت و با حرف زدن، سر نگهبان را گرم کرد تا متوجه ورود ما به اتاق نشود، یک نفر هم بیرون ایستاد تا مراقب اوضاع باشد و یک نفر از ما نیز خیلی آرام و یواشکی به داخل اتاق رفت و تمام اعلامیه‌های تا شده را در داخل جیب پالتوها قرار داد. آن شب بدون هیچ حادثه‌ای برای ما سه نفر سپری شد، ولی بعدها فهمیدیم که جنجال عجیبی به پا کرده‌ایم. هر کس که پس از پایان جشن به سراغ پالتویش می‌رفت و دست در جیبش می‌کرد، اعلامیه‌ای را از آن بیرون می‌آورد که در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم نفت «امینی-پیچ» بود. با این کار عده‌ای از مبارزین سیاسی را دستگیر کردند، ولی هرگز نتوانستند بفهمند که این حادثه کار چه کسی و یا چه گروهی بوده است.

^۱ - هم اکنون باشگاه افسران به وزارت دفاع تبدیل شده است.

قرارداد نفتی «امینی-پیچ»

قراردادی بین دولت استعماری انگلستان با دولت ایران در مورد کنسرسیوم نفت بسته شد؛ مستر پیچ از سوی دولت بریتانیا برای انعقاد این قرارداد نفتی به ایران آمده بود، این قرارداد نفتی با دکتر علی امینی نخست‌وزیر وقت شاه بسته شد که به قرارداد «امینی-پیچ» معروف شد.



جلسه ی ملاقات دکتر امینی و پیچ انگلیسی

در آن روز ۱۲ نفر از استادان دانشگاه تهران با اعلام مخالفت خود در خصوص انعقاد قرارداد نفتی ایران- بریتانیا، اطلاعیه‌ای صادر کردند؛ دکتر عبدالله معظمی، دکتر محمد قریب، مهندس بازرگان، دکتر سحابی و دکتر رحیم عابدی از استادان معروفی بودند که در مخالفت با این قرارداد نفتی آن اطلاعیه را صادر کردند. تمام این ۱۲ استاد معروف دانشگاه پس از پخش این اطلاعیه به دستور شاه از دانشگاه تهران اخراج شدند. دکتر معظمی استاد دانشکده حقوق و معاون مجلس نیز از دانشگاه اخراج شد. مهندس بازرگان که در سازماندهی بسیار خوب عمل می‌کرد، گفت: «مهم نیست، بیاید یک شرکت مهندسی دایر کنیم.» اسم شرکت مهندسی را «داد» گذاشتند که مخفف «۱۲ استاد دانشگاه» بود. بعد از مدتی یکی از استادان اخراجی به دلیل اینکه زیر فشار قرار گرفت، امضای خودش را در مورد صدور آن اطلاعیه پس گرفت، وقتی این امضا پس گرفته شد، مهندس بازرگان نام شرکت را تبدیل به «یاد» کرد که باز هم مخفف «۱۱ استاد دانشگاه» بود و هنوز هم این شرکت مهندسی با نام «صافیاد» که کارهای تأسیساتی انجام می‌دهد و مهندس بازرگان نیز تا

آخرین روز حیاتش مدیرعامل آن بود، وجود دارد. بدین ترتیب این استادان اخراجی دانشگاه تهران، حلقه کاریشان را تشکیل دادند و به مبارزاتشان ادامه دادند.

نحوه برگزاری جلسات «نهضت مقاومت»

همان طور که اشاره کردم در زمان مبارزات مخفی سازمان نهضت مقاومت در دوران خفقان مطلق محمدرضاشاه، فقط این حوزه‌های کاری دانشجویی (پخش نشریات و اعلامیه‌ها) برای ما وجود داشت و ارتباطات اصلی ما با سر حوزه‌ها به طور کامل قطع شده بود. دکتر یزدی که از دانشجویان سال آخر دانشگاه تهران بود و مسئولیت سر حوزه‌های چند نفر از ما را به عهده داشت، دیگر نه اعلامیه‌ای به ما می‌داد و نه دستور بحثی وجود داشت. در گذشته دستور بحث‌هایی داده می‌شد و هنگامی که دور یکدیگر جمع می‌شدیم، آنها را مطرح می‌کردند تا در جریان امور مبارزات هم باشیم، اما با تشدید دوران خفقان و تعطیل شدن کل جلسات نهضت مقاومت، مبارزات شکل دیگری به خود گرفت. در حالی که ما مانده بودیم چه نوع تشکیلاتی را درست کنیم و در این زمان حساس چه کاری را می‌توانیم انجام دهیم، آیت‌الله سیدرضا زنجانی - برادر آیت‌الله سید ابوالفضل زنجانی از روحانیون مبارز باسابقه - که از اعضای شورای نهضت مقاومت بود، راهکار بسیار ساده اما مؤثری را به ما نشان داد، که شرح آن را می‌دهم.

پایگاه مبارزان سیاسی نهضت مقاومت

پایگاه مبارزان سیاسی نهضت مقاومت از جمله دانشجویان و برخی روحانیون و... خانه آیت‌الله سیدرضا زنجانی (که در اواسط خیابان فرهنگ، میدان شاهپور و خیابانی که به خیابان ولی عصر فعلی منشعب می‌شود) بود. آنها جمعه‌ها برای دیدار و تبادل اخبار و چای خوردن دورهم جمع می‌شدند. آیت‌الله سیدرضا زنجانی که در همان اوایل انقلاب اسلامی نیز فوت کرد، در زمان خودش هر چند خود را مرجع تقلید نمی‌دانست، ولی مردم او را در سطح بالایی از اجتهاد می‌دانستند و برای رفع پرسش‌های دینی و... خود به دیدن ایشان می‌رفتند.

علاوه بر خانه مرحوم آیت‌الله سیدرضا زنجانی، پایگاه دیداری دیگری نیز وجود داشت که متعلق به مرحوم آیت‌الله طالقانی بود. ایشان شب‌های جمعه در مسجد هدایت درس تفسیر قرآن داشتند و به ما می‌گفتند که برای دیدار یکدیگر شب‌های جمعه به آنجا برویم.

بسیاری از مردم فکر می‌کنند که روحانیون اصولاً اهل تشکیلات نیستند، ولی همه آنان این گونه نیستند. روزی سه یا چهار نفر از ما دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران در همین شرایط خفقان آور نزد آیت‌الله سید رضا زنجانی رفتیم و از ایشان پرسیدیم: "ما باید چه کار کنیم؟ هیچ دستور بحثی نداریم، اخبار هم به دست ما نمی‌رسد. در واقع هیچ چیزی برای ادامه فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی ما وجود ندارد، تکلیف ما چیست؟" ایشان به ما گفتند: "سعی کنید ارتباطاتتان را حفظ کنید و هفته‌ای یک بار در خانه یکی دور کرسی با یکدیگر جمع شوید، تا هم یکدیگر را ببینید و هم تشکیلاتتان را حفظ کنید. حفظ کردن ارتباطات یک زمانی به درد ما می‌خورد که اگر آن موقع بخواهیم بیاییم و دوباره تشکیلات را راه بیندازیم، مشکل است و نمی‌توان همه چیز

را از اول شروع کرد. پس باید ارتباط شما با یکدیگر همچنان حفظ شود تا در آن زمان نیاز به گردآوری شما برای تشکیلات نداشته باشیم".

در آن زمان یک روحانی این حرف را می زد و روی حفظ تشکیلات تکیه می کرد. به نظر من این کار بسیار با ارزشی بود و ما دانشجویان بعدها فهمیدیم که این کار چقدر برای جوانان مفید بود. در واقع اگر زمانی به تشکیلات نیاز داشتند و اعلام می کردند که اعضای حوزه ها به دور یکدیگر جمع شوند، در یک روز می توانستند از طریق همین روش ۴۰۰ یا ۵۰۰ نفر دانشجوی تشکیلاتی را (جمعیت تهران در آن زمان یک و نیم میلیون نفر بود و تعداد دانشجویان نیز زیاد نبود) به دور یکدیگر جمع کنند که این مسئله مهمی در آن زمان بود، به خصوص اینکه دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ تاسیس شده بود و مرکز مبارزات کشور به حساب می آمد از عمر تاسیس دانشگاه های دیگری مثل پلی تکنیک تازه یکی دو سال می گذشت. دانشگاه تبریز نیز تازه یک دانشکده فنی تاسیس کرده بود و به طور طبیعی این دانشگاه نیز مثل دانشگاه تهران که از قدمت نسبتاً بیشتری برخوردار بود و تشکیلات دانشجویی بهتری در آن زمان شکل گرفته بود، نمی توانستند به سازماندهی نیرو بپردازند.

مردم به ویژه دانشجویان در شرایط خفقان آور پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کشف سازمان نظامی حزب توده - که با اعدام های پی در پی مواجه بود- همچنان می خواستند فعال باشند تا یأس و ناامیدی بر جامعه حاکم نشود.

از ویژگی های دیگر دور هم جمع شدن این بود که تفسیرهای سیاسی بین ما رد و بدل می شد، ما آن بحث ها را از بین مردم، خانواده ها و افراد سیاسی که با آنها در ارتباط بودیم در میان می گذاشتیم و از این طریق به تفسیر سیاسی نسبتاً مطلوبی دست می یافتیم و در مورد آن با یکدیگر بحث و گفتگو می کردیم. این بحث ها نیز در خانواده ها، در میان دوستان و در محله های زندگی و کسب و کار پخش می شدو به این صورت گردش اطلاعات در زمانی که روزنامه ای وجود نداشت و آن تعداد اندک روزنامه ای هم که بود جرأت نوشتن مسائل سیاسی روز را نداشتند و مبارزات مخفی نهضت مقاومت نیز به نوعی تعطیل شده بود، در جامعه صورت می گرفت.

البته باید در اینجا به نکته ای اشاره کنم، حکومت دکتر مصدق توانست مردم بخصوص قشر جوان تحصیلکرده را سیاسی کند. زیرا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حتی پیش از حکومت دکتر محمد مصدق، احزاب به آن صورت وجود نداشت. دوران حکومت دکتر محمد مصدق، آگاهی مردم زیاد شد و مردم اهل بینش شدند وگرنه آن زمان کسی بینش سیاسی نداشت، هرکسی دنبال زندگی روزمره و کسب و کار خود بود. این آگاهی دادن به مردم در دوران حکومت دکتر محمد مصدق از ارزش بسیار بالایی برخوردار بود، تا آنجا که باعث تحول فکری مردم و بخصوص قشر دانشجویان شد و در واقع این امر همانطور که گفتیم باعث سیاسی شدن مردم به ویژه دانشجویان شد.

از سوی دیگر می توان گفت که طبقه متوسط در ایران نیز از زمان رشد آگاهی مردم در حکومت دکتر محمد مصدق آغاز شد، برای نمونه یکی از حرکت های مردم بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲- که هنوز خفقان در کشور حاکم نشده بود- تعطیلی بازار بود. در آن زمان بازاریان تهران به دفاع از دکتر محمد مصدق ، در پی هر حادثه ای ، مغازه های خود را تعطیل می کردند . نکته جالب هم اینجا بود که در آن زمان حاج مانیان به ما دانشجویان می گفت : "شما دانشجویان به بازار بیایید و شعار دهید ، ما بازاری ها هم کرکره های مغازه را پایین می کشیم" .

منظور این است که طبقه جوان دانشجو در آن زمان باعث تحریک اساسی در جامعه می شد تا حرکت های اجتماعی ، به طریق مختلف انجام شود .مثلا هر سال در روز ۳۰ تیر، تعطیل عمومی صورت می گرفت و این تعطیلی را نیز دانشگاه باعث می شد.در واقع دانشجویان در روز ۳۰ تیر هر سال به بازار تهران می رفتند و بازاریان نیز کرکره های مغازه های خود را پایین می کشیدند.

در آن شرایط خفقان آور فقط دو مرکز فعالیت سیاسی وجود داشت ، دانشگاه که منحصر به دانشگاه تهران می شد و دیگری بازار تهران. در مساجد آن زمان نیز خیلی بحث از حرکت های سیاسی و تجمع های سیاسی نبود ، جز مسجدهدایت در خیابان استانبول که دروس تفسیر قرآن مرحوم آیت الله طالقانی در آنجا تدریس می شد و این امر هم بهانه ای برای تجمع برخی از مبارزین سیاسی در آنجا شده بود.

با وجود جو خفقان بعد از سقوط اجباری دولت محمد مصدق ، مبارزات به طور مطلق تعطیل شده بود، اما حفظ تشکیلات همچنان تداوم داشت تا اینکه " جبهه ملی دوم" در سال ۱۳۳۹ اعلام موجودیت کرد.

اعلام موجودیت جبهه ملی دوم

جبهه ملی دوم که از دل دیکتاتوری خفقان آور محمدرضا شاه و پس از گذشت هفت سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیرون آمده بود و از سازماندهی نهضت مقاومت ملی و پیشتر از آن جبهه ملی اول در دوران حکومت دکتر مصدق تبلور یافته بود، تا حدودی بر اساس تغییرات بین المللی و فشاری بود که دولت آمریکا به محمدرضا شاه وارد می کرد تا انتخابات آزاد در ایران برگزار شود.